



محتوای رشته تفسیر

سوره رعد

چهلمین دوره مسابقات سراسری قرآن کریم



سازمان اوقاف و امور خیریه
مرکز امور قرآنی

چهلمین دوره مسابقات سراسری قرآن کریم



سوره رعد

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و ۳۴ آیه است

محتوای سوره رعد

همان گونه که قبلا هم گفته ایم ، سوره های مکی چون در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به هنگام درگیری شدید با مشرکان نازل شده است غالبا پیرامون مسائل عقیدتی مخصوصا دعوت به توحید و مبارزه با شرك و اثبات معاد سخن می گوید، در حالی که سوره های مدنی که پس از گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی نازل گردید، پیرامون احکام و مسائل مربوط به نظامات اجتماعی ، طبق نیازمندی های جامعه بحث می کند.

سوره مورد بحث (سوره رعد) که از سوره های مکی است نیز همین برنامه را تعقیب کرده است و پس از اشاره به حقانیت و عظمت قرآن ، به بیان آیات توحید و اسرار آفرینش که نشانه های ذات پاك خدا هستند می پردازد.

گاهی از برافراشتن آسمان های بیستون ، سخن می گوید و زمانی از تسخیر خورشید و ماه به فرمان خدا.

گاه از گسترش زمین و آفرینش کوه ها و نهرها و درختان و میوه ها، و زمانی از پرده های آرام بخش شب که روز را می پوشاند.

گاه دست مردم را می گیرد و به میان باغهای انگور و نخلستان و لابلای زراعتها می برد، و شگفتی های آنها را بر می شمرد.

سپس به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگار می پردازد. و این مجموعه معرفی مبدء و معاد را، با بیان مسئولیتهای مردم و وظائفشان و اینکه هر گونه تغییر و دگرگونی در سرنوشت آنها، باید از ناحیه خود آنان شروع





شود تکمیل می کند. دگر بار به مساله توحید باز می گردد، و از تسبیح رعد و وحشت آدمیان از برق و صاعقه ، بحث می کند، و زمانی از سجده آسمانیان و زمینیها در برابر عظمت پروردگار.

سپس برای اینکه چشم و گوشها را بگشاید و اندیشه ها را بیدار کند، و بی خاصیت بودن بتهای ساخته و پرداخته دست بشر را روشن سازد، آنها را دعوت به اندیشه و تفکر می کند و برای شناخت حق و باطل ، مثال میزند، مثالهایی زنده و محسوس ، و برای همه قابل درک .

و از آنجا که ثمره نهائی ایمان به توحید و معاد، همان برنامه های سازنده عملی است به دنبال این بحثها، مردم را به وفای به عهد و صلح و صبر و استقامت و انفاق در پنهان و آشکار و ترك انتقام جوئی دعوت می کند.

دگر بار به آنها نشان می دهد که زندگی دنیا ناپدار است ، و آرامش و اطمینان جز در سایه ایمان به خدا حاصل نمی شود.

و سرانجام دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ می کشاند و سرگذشت دردناک اقوام یاغی و سرکش گذشته و آنهایی که حق را پوشاندند یا مردم را از حق باز داشتند بطور مشخص نشان می دهد، و با تهدید کردن کفار با تعبیراتی تکان دهنده سوره را پایان می بخشد.

بنابراین سوره رعد، از عقاید و ایمان ، شروع می شود و به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می یابد.



سوره رعد

آیه و ترجمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرَّةَ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ ۖ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى
الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا
رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَىٰ اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَوِّرَةٌ وَجَعَلَتْ
مِّنْ أَعْتَابٍ وَزَرَعَ وَنَخِيلٌ صُنَّوَانٌ وَغَيْرُ صُنَّوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ
بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْثَلِ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ



ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - المر - اینها آیات کتاب (آسمانی) است ، و آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده حق است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.
- ۲ - خدا همان کسی است که آسمان را - بدون ستونی که قابل رؤیت باشد -





آفرید سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند کارها را او تدبیر می کند آیات را (برای شما) تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید ۳ - و او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نهلهائی قرار داد و از تمام میوه ها در آن دو جفت آفرید (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند، در اینها آیاتی است برای آنها که تفکر می کنند.

۴ - و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهای از انگور، و زراعت، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم، در اینها نشانه هائی است برای آنها که عقل خویش را بکار می گیرند.

تفسیر:

نشانه های خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان بار دیگر به حروف مقطعه قرآن که در ۹۲ سوره آمده است، در آغاز این سوره برخورد می کنیم، منتها حروف مقطعه ای که در اینجا ذکر شده، در واقع ترکیبی است از (الم) که در آغاز چند سوره آمده و (الر) که در آغاز چند سوره دیگر بیان شده، و در واقع این سوره تنها سوره ای است که در آغاز آن (الم) دیده می شود، و از آنجا که به نظر می رسد حروف مقطعه آغاز هر سوره پیوند مستقیمی با محتوای آن سوره دارد، محتمل است این ترکیب که در آغاز سوره رعد است اشاره به این باشد که محتوای سوره (رعد) جامع محتوای هر دو گروه از سوره هائی است که با (الم) و (الر) آغاز می شود، و اتفاقاً دقت در محتوای این سوره ها این موضوع را تایید می کند.

در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن تاکنون در آغاز سوره های بقره و آل عمران و اعراف، بحثهای مشروحی داشته ایم، که نیازی به تکرار آنها نمی بینیم.



به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می گوید:

(اینها آیات کتاب بزرگ آسمانی است) (تلك آیات الكتاب)

(و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است) (و الذی انزل الیک من ربک الحق).

و جای هیچ گونه شک و تردید در آن دیده نمی شود، چرا که بیان کننده حقایق عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسانها می باشد. حقی است که با باطل آمیخته نشده و به همین دلیل نشانه های حقانیتش از چهره اش هویدا است، و نیاز به استدلال بیشتری ندارد. (اما با این همه، مردم بوالهوس و نادان که اکثریت را تشکیل می دهند به این آیات ایمان نمی آورند) (و لکن اکثر الناس لا یؤمنون).

چرا که اگر انسان را به حال خودش وا گذارند و پیروی معلمی پاکدل را که در مسیر زندگی، هدایت و تربیتش کند نپذیرد و همچنان در پیروی از هوسها آزاد باشد، غالباً راه را گم کرده، به بیراهه می رود. اما اگر مربیان الهی و هادیان راه حق، امام و پیشوای آنها باشند و او خود را در اختیارشان بگذارد، اکثریت به راه حق می روند.

سپس به تشریح قسمت مهمی از دلائل توحید و نشانه های خدا در جهان آفرینش می پردازد، و انسان خاکی را در پهنه آسمانها به گردش وا می دارد، و این کرات با عظمت و نظام و حرکت و اسرار آن را به او نشان می دهد، تا به قدرت بی پایان و حکمت بی انتهایش پی برد، و چه زیبا می گوید:

خدا همان کسی است که آسمانها را چنانکه می بینید بدون ستون بر پا داشت یا آنها را با ستونهای نامرئی بر افراشت (الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها). برای جمله (بغير عمد ترونها) دو تفسیر گفته اند: نخست اینکه همانگونه که می بینید آسمان، بیستون است (گوئی در اصل چنین بوده، ترونها بغير عمد). دیگر اینکه (ترونها)، صفت برای (عمد) بوده باشد که معنیش چنین است، آسمانها را بدون ستونی که مرئی باشد، بر افراشته است، که لازمه آن وجود ستونی برای





آسمان است ، اما ستونی نامرئی !.

و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در حدیث حسین بن خالد آمده است ، او می گوید از امام ابی الحسن الرضا (علیه السلام) پرسیدم ، اینکه خداوند فرموده و السماء ذات الحَبْك (سوگند به آسمان که دارای راههاست) یعنی چه ، فرمود: این آسمان راههایی به سوی زمین دارد... حسین بن خالد می گوید عرض کردم چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید آسمانها بیستون است ، امام فرمود: سبحان الله ، ایس الله یقول بغير عمد ترونها؟ قلت بلی ، فقال ثم عمد و لكن لا ترونها: عجیب است ، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری ، فرمود: پس ستونهایی هست و لیکن شما آنرا نمی بینید.

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است ، پرده از روی يك حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات ، بر کسی آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلیموس با قدرت هر چه تامتر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعا هیچکدام معلق و بیستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت ، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات ، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی ، به کلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آنکه تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت میدارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست .

این تعادل جاذبه و دافعه به صورت يك ستون نامرئی ، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است .

حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه نقل شده بسیار جالب است ، طبق این حدیث امام فرمود: هذه النجوم التي فی السماء مدائن مثل



المدائن الذی فی الارض مربوطة کل مدینه الی عمود من نور: (این ستارگانی که در آسمانند، شهرهائی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است). آیا تعبیری روشنتر و رساتر از ستون نامرئی یا ستونی از نور در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا می شد؟

سپس می فرماید: (خداوند بعد از آفرینش این آسمانهای بیستون که نشانه بارز عظمت و قدرت بی انتهای او است، بر عرش استیلا یافت، یعنی حکومت عالم هستی را بدست گرفت) (ثم استوی علی العرش)

درباره معنی (عرش) و تسلط خداوند بر آن در سوره اعراف ذیل آیه ۴۵ به قدر کافی بحث شده است.

بعد از بیان آفرینش آسمانها و حکومت پروردگار بر آنها، سخن از تسخیر خورشید و ماه می گوید: (او کسی است که خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمتگذار ساخت) (و سخر الشمس والقمر). چه تسخیری از این بالاتر که همه اینها سر بر فرمان او هستند، و خدمتگذار انسانها و همه موجودات زنده اند. نور میپاشند، جهانی را روشن میسازند، بستر موجودات را گرم نگه میدارند، موجودات زنده را پرورش می دهند، در دریاها جزر و مد می آفرینند و خلاصه سرچشمه همه حرکتها و برکتها هستند.

اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست، (و هر کدام از این خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می دهند) (کل یجری لاجل مسمى).

و به دنبال آن می افزاید که این حرکات و گردشها و آمد و شدها و دگرگونیها بیحساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فائده نمی باشد بلکه (اوست که همه کارها را تدبیر می کند)، و برای هر حرکتی حسابی، و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است (یدبر الامر).

(او آیات خویش را برای شما برمی شمرد و ریزه کاریهای آنها را شرح می دهد تا



به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید) (یفصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقنون).

به دنبال آیه قبل که انسان را به آسمانها میبرد و آیات الهی را در عالم بالا نشان می دهد دومین آیه از آیات توحیدی این سوره، انسان را به مطالعه زمین و کوهها و نهرها و انواع میوه ها و طلوع و غروب خورشید دعوت می کند، تا ببیندشده که محل آسایش و آرامش او در آغاز چه بوده و چگونه به این صورت در آمده است. می گوید: (او کسی است که زمین را گسترش داد) (و هو الذی مد الارض). آنچنان آن را گسترد که برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد، گودالها و سراشیبهای تند و خطرناک را بوسیله فرسایش کوهها و تبدیل سنگها به خاک پر کرد، و آنها را مسطح و قابل زندگی ساخت، در حالی که چین خوردگیهای نخستین آنچنان بودند که اجازه زندگی به انسان نمیدادند.

این احتمال نیز در این جمله وجود دارد که منظور از (مد الارض) اشاره به همان مطلبی باشد که دانشمندان زمین شناسی می گویند که تمام زمین در آغاز زیر آب پوشیده بود، سپس آبها در گودالها قرار گرفت و خشکیها تدریجا از آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده شدند، تا به صورت کنونی در آمدند.

پس از آن به مساله پیدایش کوهها اشاره می کند و می فرماید: (خداوند در زمین کوهها قرار داد) (و جعل فیها رواسی).

همان کوههایی که در آیات دیگر قرآن (اوتاد) (میخهای) زمین معرفی شده شاید به دلیل اینکه کوهها از زیر به هم پنجه افکنده اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق العاده جاذبه ماه و جزو مد را از بیرون، و به این ترتیب، تزلزل و اضطراب و زلزله های مداوم را از میان ببرند و کره زمین را در آرامش برای زندگی انسانها نگه دارند. ذکر کوهها بعد از ذکر گسترش زمین گویا اشاره به آن است که نه زمین آنچنان گسترده است که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد که در این صورت هرگز بارانها و آبها روی آن قرار نمیگرفت و یا همه جا تبدیل به باتلاق میگشت و طوفانها دائما



بر سطح آن جریان داشت ، ولی با آفرینش کوهها از هر دو جهت امن و امان شد. و نه تمامش کوه و دره است که قابل زندگی نباشد، و در مجموع ترکیبی است از مناطق مسطح و صاف و کوهها و دره ها که بهترین ترکیب را برای زندگی بشر و سایر موجودات زنده تشکیل می دهد. سپس به آبها و نهرهایی که در روی زمین ، جریان دارد اشاره کرده می گوید: (و در آن نهرهایی قرار داد) (و انها را).

سیستم آبیاری زمین بوسیله کوهها، و ارتباط کوهها با نهرها، بسیار جالب است ، زیرا بسیاری از کوههای روی زمین ، آبهایی را که به صورت برف در آمده در قله خود یا در شکافهای دره هایشان ذخیره می کنند که تدریجا آب می شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفعتر به سوی مناطق پست و گسترده روان میگردند و بی آنکه نیاز به نیروی دیگری باشد در تمام مدت سال به طور طبیعی بسیاری از زمینها را آبیاری و سیراب می کنند.

اگر شیب ملایم زمینها نبود، و اگر آبها به این صورت در کوهها ذخیره نمیشد، آبیاری اغلب مناطق خشك امکان پذیر نبود، و یا اگر امکان داشت هزینه فوق العاده زیادی لازم داشت .

بعد از آن به ذکر مواد غذایی و میوه هایی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته ، می گوید: (و از تمام میوه ها دو جفت در زمین قرار داد) (و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین). اشاره به اینکه میوه ها موجودات زنده ای هستند که دارای نطفه های نر و ماده میباشند که از طریق تلقیح ، بارور می شوند.

اگر (لینه) دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۸۱ میلادی موفق به کشف این مساله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریباً يك قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده ، بارور می شوند و میوه می دهند، قرآن مجید در یکهزار و یکصد سال قبل از آن ، این حقیقت را فاش ساخت ، و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می باشد.



شکی نیست که قبل از (لینه) بسیاری از دانشمندان اجمالا به وجود نرو ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی میدانستند که مثلا اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمتهای ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد، اما هیچکس بدرستی نمیدانست که این يك قانون تقریبا همگانی است، تا اینکه لینه موفق به کشف آن شد، ولی همانگونه که گفتیم قرآن قرن‌ها قبل از وی، از روی آن پرده برداشته بود.

و از آنجا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصا گیاهان و میوه‌ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در قسمت دیگر این آیه از این موضوع سخن به میان آورده، می گوید: خداوند بوسیله شب، روز را میپوشاند و پرده بر آن میافکند (یغشی اللیل النهار).

چرا که اگر پرده تاریک آرامبخش شب نباشد، نور مداوم آفتاب، همه گیاهان را می سوزاند و اثری از میوه‌ها و بطور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی ماند.

با اینکه در کره ماه، روز، دائمی نیست، اما همین مقدار که طول روزها به مقدار پانزده شبانه روز کره زمین است، حرارت در وسط روز در کره ماه آنقدر بالا میرود که اگر آب و مایع دیگری در آنجا باشد به نقطه جوشش و بالاتر از آن می رسد و هیچ موجود زنده‌ای را که در زمین میشناسیم، تاب تحمل آن گرما را در شرائط عادی ندارد.

و در پایان آیه می فرماید: (در این موضوعات که گفته شد، آیات و نشانه‌هایی است برای آنهائی که تفکر می کنند) (ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون).

آنها که در این نظام بدیع و شگرف، می اندیشند، در نظام نور و ظلمت، در نظام کرات آسمانی و گردش آنها و در نظام نور افشانی خورشید و ماه و خدمتگزاری آنان نسبت به انسانها، و در نظام گسترش زمین و اسرار پیدایش کوهها و نهرها و گیاهان و میوه‌ها، آری آنها در این آیات قدرت لا یزال و حکمت بی پایان آفریدگار را به روشنی می بینند.



در آخرین آیه مورد بحث ، به يك سلسله نکات جالب زمین شناسی و گیاه شناسی که هر کدام نشانه نظام حساب شده آفرینش است اشاره کرده ، نخست می فرماید:

(در زمین قطعات مختلفی وجود دارد که در کنار هم و در همسایگی یکدیگرند) (و فی الارض قطع متجاورات).

با اینکه این قطعات همه با یکدیگر متصل و مربوطند، هر کدام ساختمان و استعدادی مخصوص به خود دارند، بعضی محکم ، بعضی نرم ، بعضی شور، بعضی شیرین و هر کدام استعداد برای پرورش نوع خاصی از گیاهان و درختان میوه و زراعت را دارد، چرا که نیازهای انسان و جانداران زمینی بسیار زیاد و متفاوت است ، گوئی هر قطعه از زمین ماموریت بر آوردن یکی از این نیازها را دارد، و اگر همه یکنواخت بودند، و یا استعدادهای به صورت صحیحی در میان قطعات زمین تقسیم نشده بود، انسان گرفتار چه کمبودهایی از نظر مواد غذایی و دارویی و سایر نیازمندیها می شد، اما با تقسیم حساب شده این ماموریت و بخشیدن استعداد پرورش آن به قطعات مختلف زمین همه این نیازمندیها به طور کامل بر طرف می گردد.

دیگر اینکه در همین زمین باغها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و زراعتها و نخلها (و جنات من اعناب و زرع و نخیل).

و عجب اینکه این درختان و انواع مختلف آنها، گاهی از يك پایه و ساقه میرویند و گاه از پایه های مختلف (صنوان و غیر صنوان).

(صنوان) جمع (صنو) در اصل به معنی شاخه ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می آید و بنابراین صنوان به معنی شاخه های مختلفی است که از يك تنه بیرون می آید.

جالب اینکه گاه می شود که هر يك از این شاخه ها، نوع خاصی از میوه را تحویل می دهد، ممکن است این جمله اشاره به مساله استعداد درختان برای پیوند باشد که گاه بر يك پایه چند پیوند مختلف میزنند و هر کدام از این پیوندها رشد





کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می دهد، خاک یکی، و ریشه و ساقه یکی، اما میوه و محصولش مختلف و متفاوت است!

و عجیتر اینکه، (همه آنها از يك آب سیراب می شوند) (یسقی بماء واحد). و با این همه، بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری میدهم (و بفضل بعضها علی بعض فی الاکل).

حتی بسیار دیده ایم که در يك درخت یا در يك شاخه، میوه هائی از يك جنس وجود دارد که طعمها و رنگهای متفاوت دارند، و در جهان گلهای بسیار دیده شده است که يك بوته گل و حتی يك شاخه، گلهائی به رنگهای کاملاً مختلف عرضه می کند.

این چه آزمایشگاه و لابراتوار اسرار آمیزی در شاخه درختان به کار گذارده شده است که از مواد کاملاً یکسان، ترکیبات کاملاً مختلف تولید می کند که هر يك بخشی از نیازمندی انسان را برطرف می سازد.

آیا هر يك از این اسرار دلیل بر وجود يك مبدء حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست.

اینجاست که در پایان آیه می فرماید: (در این امور نشانه هائی است از عظمت خدا برای آنها که تعقل و اندیشه می کنند) (ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون).

نکته ها

۱ - در نخستین آیه مورد بحث، در ابتدا اشاره به اسرار آفرینش و توحید شده بود، ولی در پایان آیه می خوانیم یفصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقنون:

(خداوند آیات خویش را برای شما تشریح می کند تا به قیامت و معاد ایمان بیاورید این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای بین مساله توحید و معاد است که یکی به عنوان نتیجه دیگری ذکر شده است؟!.

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته روشن می شود که اولاً قدرت خداوند بر ایجاد این جهان، دلیل بر قدرت او بر اعاده آن است، همانگونه که در آیه ۹۲



سوره اعراف می خوانیم کما بدأ کم تعودون : (همانگونه که شما را در آغاز آفرید باز میگرداند و یا در اواخر سوره یس می خوانیم : آیا خدائی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ایجاد مثل آن را ندارد).

ثانیا همانگونه که در بحثهای معاد گفته ایم ، اگر عالم آخرت نباشد ، آفرینش این جهان ، بیهوده خواهد بود ، چرا که این زندگی به تنهایی نمیتواند هدفی برای آفرینش این جهان پهناور باشد قرآن مجید ضمن آیات مربوط به معاد (سوره واقعه آیه ۲۶) می گوید: ولقد علمتم النشأة الاولى فلولاً تذکرون : (شما که این جهان را دیده اید چگونه متذکر نمیشوید که حتما جهانی بعد از آن خواهد بود).

۲ - معجزات علمی قرآن .

در قرآن مجید، آیات فراوانی است که پرده از روی يك سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده ،

برداشته ، که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند، غالباً به قسمتی از این آیات اشاره نموده اند . یکی از این آیات آیه ای است که در بالا ذکر شد که در باره زوجیت گیاهان بحث می کند، همانگونه که گفتیم مساله زوجیت در جهان گیاهان به صورت يك قضیه جزئی برای بشر از قدیم الایام شناخته شده بود، اما به عنوان يك قانون کلی و همگانی ، نخستین بار در اروپا در اواسط قرن هیجدهم بوسیله دانشمند ایتالیائی (لینه) پرده از روی آن برداشته شد، اما قرآن برای مسلمانان از هزار سال حتی بیشتر خبر داده بود.

این موضوع در سوره لقمان آیه ۰۱ نیز آمده است : و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم : (از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم). در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است .

۳ - تسخیر خورشید و ماه .

در آیات فوق خواندیم که خداوند خورشید و ماه را مسخر کرده است ، آیات فراوانی در قرآن مجید داریم که می گوید کرات آسمانی و موجودات زمینی و شب و روز و





مانند آن ، همه مسخر انسانند،

در يك مورد می خوانیم : (خداوند نهرها را مسخر شما کرد) و سخر لكم الانهار (ابراهیم - ۲۳).

و در مورد دیگر می فرماید: (کشتی را مسخر شما ساخت) و سخر لكم الفلك (ابراهیم - ۲۳) و در جای دیگر شب و روز را برای شما تسخیر کرد سخر لكم الليل والنهار (نحل - ۲۱).

و در جای دیگر (خورشید و ماه را مسخر شما ساخت) و سخر لكم الشمس و القمر (ابراهیم - ۳۳) و در جای دیگر (دریا را به تسخیر شما در آورد تا گوشت تازه از آن استفاده کنید) و هو الذی سخر البحر لتاكلوا منه لحما طریا (نحل - ۴۱).

و در جای دیگر می فرماید: (آیا نمیبینی خداوند همه آنچه را روی زمین است مسخر شما ساخت)؟ اءلم تر ان الله سخر لكم ما فی الارض (حج - ۵۶).

و بالاخره در جای دیگر می خوانیم : (خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است ، همگی را مسخر شما ساخت) و سخر لكم ما فی السماوات و ما فی الارض جميعا منه (جاثیه - ۳۱).

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که اولاً انسان تکامل یافته - ترین موجود این جهان است ، و از نظر جهانبینی اسلام آنقدر به او ارزش و مقام داده شده است که همه موجودات دیگر را مسخر این انسان ساخته ، انسانی که خلیفه الله است و قلبش جایگاه نور خدا!!.

ثانیاً روشن می شود که تسخیر در این آیات به این معنی نیست که انسان این موجودات را همگی تحت فرمان خود در می آورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمت او حرکت دارند و فی المثل کرات آسمانی برای او نور افشانی می کنند یا فوائد دیگری دارند در تسخیر او هستند.

هیچ مکتبی اینقدر برای انسان ارزش و الا قائل نشده ، و در هیچ فلسفه ای انسان این همه موقعیت و شخصیت ندارد، و این از ویژگیهای مکتب اسلام است ، که ارزش وجودی انسان را تا این حد بالا میبرد، که آگاهی از آن اثر عمیق تربیتی



دارد، چرا که وقتی انسان فکر کند که خدا اینهمه عظمت به او داده است، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک همه در کارند و همگی سرگشته و فرمانبردار و خدمتکار اویند، چنین انسانی تن به غفلت و پستی نمیدهد و خود را اسیر شهوات و برده ثروت و مقام و زر و زور نمیسازد، زنجیرها را در هم میشکند و به اوج آسمانها پرواز می کند.

چگونه می توان گفت خورشید و ماه مسخر انسان نیستند، در حالی که با نور افشانی خود، صحنه حیات انسان را روشن و گرم و آماده میسازند، که اگر نور خورشید نباشد هیچگونه جنبش و حرکتی در کره زمین وجود نخواهد داشت، و از سوی دیگر بوسیله جاذبه خود، حرکت زمین را در مدارش تنظیم می کند و جزرو مد، در دریاها با همکاری ماه می آفریند، که خود سرچشمه برکات و منافع فراوانی است. کشتیها، دریاها، نهرها، شبها و روزها، هر کدام به نحوی به انسان خدمت می کنند، و در طریق منافع او در حرکتند. دقت در این تسخیرها و نظام حساب شده آنها، دلیل روشنی است بر عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار.





آیه و ترجمه

وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلَمْ يَخْلُقْ جَدِيدٌ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِيْ أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ
خَلَقْتَ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَّثَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُوْ مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

ترجمه :

۵ - و اگر می‌خواهی (از چیزی) تعجب کنی عجیب گفتار آنها است که می‌گویند آیا هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) به خلقت جدیدی باز می‌گردیم ؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند و آن غل و زنجیرهاست در گردنشان ، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند!.

۶ - آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب) می‌کنند با اینکه قبل از آنها بلاهای عبرتانگیز نازل شده ، و پروردگار تو نسبت به مردم با اینکه ظلم می‌کنند دارای مغفرت است و هم پروردگار عذاب شدید دارد.

تفسیر :

تعجب کفار از معاد.
بعد از بحثی که پیرامون نشانه های عظمت خداوند در آیات قبل گذشت ، در



نخستین آیه مورد بحث به مساله معاد میپردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی که میان مساله مبدء و معاد است، این بحث را تحکیم می بخشد و می گوید: اگر میخواهی تعجب کنی از این گفتار آنها تعجب کن که می گویند آیا هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه ای پیدا خواهیم کرد؟! (و ان تعجب فعجب قولهم ء اذا کنا ترابا ءئنا لفی خلق جدید).

این همان تعجبی است که همه اقوام جاهلی از مساله معاد داشتند، و آفرینش و حیات جدید را بعد از مرگ محال می پنداشتند، در حالی که در آیات گذشته و سایر آیات قرآن به این مساله به خوبی پاسخ گفته شده است و آن اینکه چه فرقی میان آغاز خلقت و تجدید خلقت است؟ همان کسی که قادر بود در آغاز آنها را بیافریند قادر است بار دیگر جامه هستی و حیات را در اندامشان بیوشاند، گویا اینها آغاز خلقت خویش را فراموش کرده اند که در تجدید آن بحث و گفتگو می کنند.

سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می کند: ابتدا می گوید: (اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند) (اولئك الذین کفروا بر بهم).

چرا که اگر خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مساله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی کردند، بنابراین خرابی کار آنها در معاد، مولود خرابی کارشان در توحید و ربوبیت خدا است.

دیگر اینکه بر اثر کفر و بی ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحید، خود را گرفتار غلها و زنجیرها کرده اند، و زنجیرهای بت پرستی، هواپرستی، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود بر گردن خویش نهاده اند (و این غلهاست در گردنهایشان) (و اولئك الاغلال فی اعناقهم).

(چنین افرادی با این وضع و این موقعیت، مسلما اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند) و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (و اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون).



در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می گوید: آنها به جای اینکه از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می نمایند (و يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة).

چرا این قوم اینقدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی گویند اگر راست میگوئی رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان، بلکه می گویند اگر سخن تو راست است، عذاب خدا را بر ما فرو فرست!

آیا آنها فکر می کنند مجازات الهی دروغ است؟ با اینکه در گذشته عذابهایی بر امتهای سرکش پیشین نازل گردید که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل زمین ثبت است (و قد خلت من قبلهم المثلات).

سپس اضافه می کند: (خداوند، هم در برابر زشتیها و ستمهای مردم، دارای مغفرت است و هم دارای کیفر شدید است) (و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم و ان ربك لشديد العقاب).

هرگز شدت مجازات او مانع رحمت عامش نخواهد بود، همانگونه که رحمت عام او نباید این اشتباه را پیش آورد که او به ظالمان فرصت می دهد که هر چه بخواهند بکنند، چرا که در چنین مواردی شدید العقاب است، و دستیابی به آثار هر يك از این دو صفت پروردگار یعنی (ذو مغفرة و شدید العقاب) به زمینه هائی که در وجود خود انسان است بستگی دارد.

نکته ها:

۱ - تعجب از آفرینش جدید چرا؟

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از مشکلات پیامبران در مقابل اقوام مشرك اثبات مساله (معاد جسمانی) بوده است زیرا آنها همیشه از این موضوع تعجب می کردند که چگونه انسان بعد از خاك شدن بار دیگر به حیات و زندگی باز می گردد، و همین تعبیر که در آیات مورد بحث دیدیم (ءاذا كنا ترابا ءا ئنا لى خلق جديد) با مختصر تفاوتی در هفت مورد دیگر از آیات قرآن دیده



می شود (مؤمنون - ۵۳، مؤمنون - ۲۸، نمل - ۷۶، صافات - ۶۱ و ۳۵، ق - ۳،
واقعه - ۷۴).

و از این روشن می شود که این اشکال از نظر آنها بسیار مهم بوده است که همه
جا روی آن تکیه می کردند، ولی قرآن مجید در عبارات بسیار کوتاهی، جواب
قاطع به آنها می دهد، مثلاً: در آیه ۹۲ سوره اعراف با جمله کما بداءکم تعودون
که چند کلمه بیشتر نیست به این موضوع پاسخ دندان شکن می دهد، و می گوید:
همانگونه که در آغاز شما را آفرید باز میگردید و در جای دیگری می گوید: و هواهون
علیه: (باز گشت شما حتی از آغاز ساده تر و آسانتر است) (روم - ۷۲) چرا که در
آغاز هیچ نبودید و اکنون استخوان پوسیده یا خاک شده ای لا اقل از شما موجود
است.

و در بعضی از موارد دست مردم را می گیرد و به مطالعه عظمت و قدرت خدا در
آفرینش این زمین و آسمان پهناور و میدارد که آیا آن کس که قدرت دارد این
همه کرات و کهکشانها و ثوابت و سیارات را بیافریند قادر بر اعاده خلقت
نیست؟! (یس - ۸).

۲ - آیا خداوند ستمگران را می بخشد؟.

در آیات فوق خواندیم که پروردگار نسبت به مردم با ظلمی که دارند، دارای
مغفرت و آمرزش است، مسلماً منظور این نیست که خداوند ظالمی را که بر
ظلمش اصرار دارد مشمول عفو می کند، بلکه میخواهند به ظالمان نیز امکان
بازگشت و اصلاح خویش را به این وسیله بدهد، و الا مشمول جمله دوم که می
گویند پروردگار تو شدید العقاب است خواهد بود.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل
بخشش است (منتها با تمام شرائطش) این آیه و مانند آن به گفتار نادرستی که
از قدیم از معتزله نقل شده که میگفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نخواهد شد
پاسخ قاطع می دهد.

و در هر حال، ذکر (مغفرت وسیع) پروردگار و (عقاب شدید) او در واقع برای قرار





دادن همگان در خط میانه خوف و رجاء است که عامل مهم تربیت انسان می باشد، نه هرگز از رحمت خدا مایوس شوند، هر چند جرمشان سنگین باشد، و نه هرگز از مجازات او خود را در امان بدانند هر چند گناهشان خفیف باشد. و لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم *لولا عفو الله و تجاوزه ما هنا احدا العیش*، و *لولا وعید الله و عقابه لا تکل کل واحد: اگر عفو و بخشش خدا نبود، هرگز زندگی در کام کسی گوارا نمیشد و اگر تهدیدهای الهی و مجازاتش نبود، هر کسی تکیه به رحمت او می کرد و هر چه می خواست انجام می داد.*

و از اینجا روشن می شود آنها که به هنگام انجام گناهان، مغرورانه می گویند: خدا کریم است، در واقع به کرم خدا تکیه نکرده اند آنها دروغ می گویند و در واقع بی اعتنا به کیفر پروردگارند.



آیه و ترجمه

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

ترجمه:

۷ - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیت (و اعجازی) از پروردگارش بر او نازل نشده ؟
تو تنها بیم دهنده ای ، و برای هر گروهی هدایت کننده ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت) .

تفسیر:

باز هم بهانه جوئی !
پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مساله (توحید)، و اشاره ای به مساله (معاد) شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه (نبوت) می پردازد، و می گوید: (کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است) (و يقول الذين كفروا لولا انزل عليه آية من ربه) .
واضح است که یکی از وظائف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است ، و مردم حقیقتجو به هنگام شك و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر





اینکه دلائل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.

ولی باید به يك نکته دقیقاً توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق عادت عجیب و

غریبی می کردند.

این گونه معجزات که معجزات اقتراح نامیده می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمیشدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارق العاده گر میباشم! و در اینجا نشسته ام که هرکس پیشنهاد هر امر خارق العاده ای

کند برای او انجام دهم!.

ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این گونه افراد میزدند.

لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای پیامبر (تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمائی است) (انما انت منذر و لكل قوم هاد).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

۱ - جمله (انما انت منذر و لكل قوم هاد) چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.

جواب این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، يك خارق العاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه میروند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و



آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلماً پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد.

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است .

۲ - منظور از جمله لکل قوم هاد چیست ؟

جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت (منذر) و (هادی) به پیامبر برمی گردد و در واقع جمله چنین بوده است انت منذر و هاد لکل قوم : (تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی) .

ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است ، چرا که (واو) جمله (لکل قوم هاد) را از (انما انت منذر) جدا کرده است ، آری اگر کلمه (هاد) ، قبل از (لکل قوم) بود این معنی کاملاً قابل قبول بود ولی چنین نیست .

دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است ، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است .

حتماً سؤال خواهید کرد که میان (انذار) و (هدایت) چه تفاوت است ؟.

در پاسخ میگوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.

در حقیقت (منذر) همچون (علت محدثه) و ایجاد کننده است ، و هادی به منزله (علت مبقیه) و نگهدارنده و پیش برنده ، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به (رسول) و امام می کنیم ، رسول ، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شك نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت





کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهبان شریعت او است)

روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: (من منذرم و علی هادی است) این تفسیر را کاملا تایید می کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم:

۱ - (فخر رازی) در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند:

وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منكب علی (علیه السلام) و قال انت الهادی بك یهتدی المهتدون من بعدی: (پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود توئی هادی! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند).

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در (فصول المهمه) و گنجی شافعی در (کفایة الطالب) و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام (بحر المحيط) و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده اند.

۲ - حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب (فرائد السمطین) از ابو هریره اسلمی چنین نقل می کند: ان المراد بالهادی علی (علیه السلام).

۳ - میرغیاث الدین نویسنده کتاب (حبیب السیر) در جلد دوم کتاب خود صفحه ۲۱ چنین مینویسد، قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد قال لعلی انا المنذر و انت الهادی بك یا علی یهتدی المهتدون من بعدی (به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه (انما انت منذر و لكل قوم هاد) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود من منذرم و تو هادی ای علی! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند). آلوسی در (روح المعانی) و شبلینجی در (نور الابصار) و شیخ سلیمان قندوزی در



(ینابیع الموده) نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند. گرچه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است، ولی منحصر به ابن عباس نیست، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموینی) و از خود علی (علیه السلام) (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است، آنجا که فرمود المنذر النبی و الهادی رجل من بنی هاشم یعنی نفسه: (منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود).

گرچه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلا فصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی (علیه السلام) نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی (علیه السلام) به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود.





آیه و ترجمه

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِإِئْتِلَ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾

ترجمه:

- ۸ - خدا از جنین هائی که هر انسان یا حیوان ماده ای حمل می کند آگاه است ، و نیز از آنچه رحمها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر میزایند) و هم از آنچه افزون می کنند ، و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد .
- ۹ - او از غیب و شهود آگاه است و بزرگ و متعالی است .
- ۱۰ - برای او تفاوت نمی کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آشکار سازند ، و آنها که شبانگاه مخفیانه حرکت می کنند یا در روشنائی روز .

تفسیر:

علم بی پایان خدا .
در این بخش از آیات قسمتی از صفات پروردگار را می خوانیم که هم ، بحث توحید را تکمیل می کند و هم بحثهای معاد را .
سخن از علم وسیع پروردگار و آگاهی او بر همه چیز است ، همان علمی که سرچشمه نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلائل توحید است ، همان علمی که پایه معاد و دادگاه بزرگ قیامت است ، و در این آیات روی هر دو قسمت (علم



به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان (تکیه شده است .
 نخست می گوید (خداوند از جنین هائی که هر زن یا هر حیوان ماده حمل می کند
 آگاه است) (الله یعلم ما تحمل کل انثی)
 (و همچنین آنچه را که رحمها کم می کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می ریزند)
 میداند (و ما تغییض الارحام) .
 (و همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه میدارند نیز با خبر است) (و ما
 تزدد) .

در تفسیر سه جمله بالا در میان مفسران گفتگو بسیار است :
 بعضی همانگونه که در بالا گفتیم آنرا اشاره بصورتهای سهگانه حمل دانسته اند ،
 که گاهی به موعد مقرر متولد می شود و گاهی قبل از موقع (گوئی زمان لازم را
 در خود فرو برده است) و گاهی بعد از موعد مقرر تولد می یابد ، خداوند همه
 اینها را میداند و از تاریخ تولد جنین و لحظه آن بیکم و کاست آگاه است ، و این
 از اموری است که هیچکس و هیچ دستگاهی دقیقاً نمیتواند آنرا مشخص کند ،
 این علم مخصوص ذات پاک پروردگار است و دلیل آن هم روشن است چرا که
 استعداد رحمها و جنینها کاملاً متفاوت می باشد ، و هیچکس از این تفاوتها دقیقاً
 آگاه نیست .

بعضی دیگر گفته اند که جمله های سه گانه بالا اشاره به سه حالت مختلف از
 اعمال (رحم) در ایام بارداری است : جمله اول اشاره به خود جنین است که رحم
 آن را حفظ می کند ، و جمله دوم اشاره به خون حیض است که در آن می ریزد و
 جذب جنین می گردد ، و آن را میمکد و در خود فرو میبرد ، و جمله سوم اشاره به
 خونهای اضافی است که در ایام حمل ، احیاناً به خارج ریخته می شود و یا به
 هنگام تولد و بعد از آن دفع می گردد .

احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که در عین حال هیچیک از آنها با
 یکدیگر تضاد ندارد ، و ممکن است آیه فوق اشاره به مجموع این تفاسیر باشد ،
 هر چند ظاهر همان تفسیر اول است ، زیرا جمله (تحمل) ، حمل جنین را میرساند



و جمله های (تغیض) و (تزداد) به قرینه آن اشاره به کم و زیادی دوران حمل است .

در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم : الغیض کل حمل دون تسعة اشهر، و ما تزداد کل شیء یزداد علی تسعة اشهر: (غیض هر حملی است که کمتر از ۹ ماه متولد شود و ما تزداد هر چیزی است که از ۹ ماه افزون شود).

در دنباله حدیث می فرماید و كلما رأت المرأة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد و بعدد الايام التي زاد فيها فی حملها من الدم : (هر زمان زن ، خون خالص در حال حمل ببیند به تعداد ایام آن ، بر دوران حملش افزوده می شود)!. سپس قرآن اضافه می کند: (هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است) (و کل شیء عنده بمقدار).

تا تصور نشود که این کم و زیادهای بیحساب و بیدلیل است ، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، همانگونه که اجزای جنین و خون رحم ، همه دارای حساب و کتاب است .

آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می گوید: (خداوند غیب و شهود (پنهان و آشکار) را میداند) (عالم الغیب و الشهادة) . و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که (او بزرگ است و متعالی و مسلط بر هر چیزی) و به همین دلیل در همه جا حضور دارد، و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست (الکبیر المتعال) .

و برای تکمیل این بحث و تاکید بر علم بی پایان او اضافه می کند، برای خداوند هیچ تفاوتی ندارد کسانی که سخن خود را مکتوم دارند، و یا آنها که آشکار کنند او همه را میداند و میشنود (سواء منکم من اسر القول و من جهر به) .

(و نیز برای او تفاوت نمی کند، کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده های ظلمت گام برمیدارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش میروند) (و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار).



اصولا برای کسی که در همه جا حضور دارد، نور و ظلمت، تاریکی و روشنی، غیب و شهود مفهومی ندارد، او به طور یکسان از همه اینها آگاه و با خبر است.

نکته ها:

۱ - قرآن و جنین شناسی .

در قرآن مجید کرارا به مساله جنین و عجائب و شگفتیها و نظاماتش به عنوان يك دليل بر توحيد و خداشناسی و علم بیپایان حق اشاره شده است ، البته جنین شناسی به عنوان يك علم ، بسیار تازه و جوان است ، در گذشته اطلاعات محدودی دانشمندان در باره جنین و مراحل مختلف آن داشتند، ولی با پیشرفت علم و دانش ، جهش فوق العادهای در این علم پیدا شد، و اسرار و شگفتیهای فراوانی از این عالم خاموش و بی سرو صدا برای ما مکشوف گشت ، بطوری که می توان گفت : يك دنیا درس توحيد و خداشناسی در آفرینش جنین و مراحل تحول و تکامل آن نهفته است .

چه کسی می تواند به موجودی که از دسترس همگان بیرون است و به تعبیر قرآن در ظلمات ثلاث قرار گرفته و زندگانش فوق العاده ظریف و دقیق است ، رسیدگی کند و به مقدار لازم مواد غذایی در اختیار او بگذارد، و در تمام مراحل هدایتش کند.

در آیات فوق هنگامی که می گوید: خداوند میداند هر حیوان مادهای چه در عالم رحم دارد مفهومش این نیست که تنها از جنسیت آن (یعنی نرو ماده بودن) آگاه است ، بلکه از تمام مشخصات ، استعدادها ذوقها، و نیروهائی که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است ، اموری که هیچکس با هیچ وسیله ای نمیتواند از آن آگاهی یابد.

بنابراین وجود این نظامات حساب شده در جنین و رهبری آن در مسیر تکامل دقیق و پیچیده اش جز از يك مبدء عالم و قادر ممکن نیست .





۲ - همه چیز اندازه دارد.

در آیات مختلفی از قرآن مجید، می خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حد تجاوز نمی کند، در سوره طلاق آیه ۳ می فرماید قد جعل الله لكل شیء قدرا: (خدا برای هر چیز مقدار و اندازه ای قرار داده است) و در سوره حجر آیه ۱۲ می خوانیم و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم: هر چیزی خزانش نزد ما است و جز به مقدار معین آن را نازل نمیکنیم در آیات مورد بحث نیز خواندیم: و کل شیء عنده بمقدار.

اینها همه اشاره به آن است که هیچ چیز در این عالم بیحساب نیست، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت، ما بیحساب و کتاب فرض می کنیم همه آنها دقیقا حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم یا ندانیم، و اصولا حکیم بودن خداوند، نیز مفهومی جز این ندارد، که همه چیز در آفرینش او برنامه و حد و اندازه دارد.

آنچه را از اسرار آفرینش امروز بوسیله علوم دریافته ایم، این حقیقت را کاملا تاکید می کند مثلا خون انسان که حیاتی ترین ماده وجودی او است، و عهده دار رساندن تمام مواد لازم به تمام یاخته های بدن انسان است از بیست و چند ماده ترکیب یافته، نسبت این مواد و اندازه و کیفیت هر يك بقدری دقیق است که با کمترین تغییر سلامت انسان به خطر می افتد و به همین دلیل برای شناخت نارسائیهای بدن فوراً به سراغ آزمایش خون و اندازه گیری مواد قندی و چربی و اوره و آهن و سایر اجزاء ترکیبیش میروند و از کمی و زیادی این اجزاء فوراً به علل نارسائیهای بدن و بیماریها پی می برند.

تنها خون انسان نیست که ترکیبی این چنین دقیق دارد، این دقت و محاسبه در سراسر عالم هستی موجود است.

ضمناً با توجه به این نکته روشن می شود که آنچه را گاهی ما بینظمی ها و نابسامانیهای عالم هستی می پنداریم در واقع مربوط به نارسائی علم و دانش ما است، و يك موحد و خداپرست راستین هیچگاه نمیتواند چنین تصویری در باره



عالم داشته باشد، و پیشرفت تدریجی علوم گواه این واقعیت است .
و نیز این درس را می توانیم بیاموزیم که جامعه انسانیت که جزئی از مجموعه نظام هستی است اگر بخواهد سالم زندگی کند باید این اصل (کل شیء عنده بمقدار) بر سراسر آن حکومت داشته باشد، از هر گونه افراط و تفریط و کارهائی که حساب و کتاب در آن نیست بپرهیزد، و در تمام نهادهای اجتماعی حساب و کتاب را حاکم سازد.

۳ - برای خداوند غیب و شهود یکسان است .

در آیات مورد بحث ، بر این موضوع تکیه شده که غیب و شهود در پیشگاه خدا روشن است ، اساسا غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که در مورد موجودی که علم و هستیش محدود است به کار میرود، فی المثل ما دارای حواسی هستیم آنچه در شعاع دید و شنوایی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما شهود است ، و آنچه از حوزه دید و شنید ما بیرون است نسبت به ما غیب محسوب می شود، و اگر فرضا قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می کرد، همه چیز برای ما شهود بود.

و از آنجا که همه چیز غیر از ذات پاك خداوند محدود است ، برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی ذات خدا چون نامحدود است و همه جا حضور دارد بنابراین همه چیز برای او شهود است و غیب در باره ذات پاکش مفهوم ندارد، و اگر میگوئیم خداوند عالم الغیب و الشهادة می باشد معنیش این است آنچه برای ما غیب یا شهادت محسوب می شود برای او یکسان و شهادت است .

فرض کنید ما به کف دست خود در روشنائی نگاه کنیم ، آیا ممکن است از آنچه در آن است بی خبر باشیم ؟ عالم هستی در برابر علم خداوند بمراتب از این واضح و آشکارتر است .

۴ - آثار تربیتی توجه به علم خدا

هنگامی که در آیات فوق می خوانیم خداوند سخنان پنهانی و آشکار و رفت و آمدهای روزانه و شبانه و حرکات شما را یکسان میداند، و در پیشگاه علم او همه



آشکار است ، هر گاه به این حقیقت : راستی ایمان داشته باشیم و نظارت دائمی او را بر خود احساس کنیم دگرگونی عمیقی در روح و فکر و گفتار و کردار ما پیدا می شود.

در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده در پاسخ سؤال کسی که می پرسد برنامه زندگانی شما چیست ؟ اموری را می فرماید، از جمله اینکه : علمت ان الله مطلع علی فاستحییت : (یکی از برنامه های من این است که دانستم خداوند از تمام کارهای من آگاه و با خبر است و لذا از نافرمانی او حیا و شرم دارم) .!

در تاریخ اسلام و زندگی روزانه مسلمانان متعهد، جلوه های فراوانی از این حقیقت را مشاهده می کنیم .

می گویند پدر و فرزندی وارد باغی شدند، پدر به قصد چیدن میوه بدون اجازه صاحب باغ به بالای درختی رفت ، فرزندش که نوجوان با معرفتی بود صدا زد پدر پائین بیا، پدر متوحش شد و خود را جمع کرد و فوراً پائین آمد، پرسید نفهمیدم چه کسی بود که مرا می دید، گفت : کسی از بالای سرت ! نگاه به بالا کرد چیزی ندید، گفت منظورم خدا است که ما فوق و محیط بر همه ما است ، چگونه ممکن است از نگاه کردن انسانی وحشت داشته باشی اما از اینکه خدا ترا در هر حال می بیند، وحشت نمیکنی ؟ این چه ایمانی است ؟!



آیه و ترجمه

لَهُ، مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ، مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۖ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ، وَمَا لَهُم مِّنْ دُونِهِ مِن وَّالٍ ﴿١١﴾

ترجمه :

۱۱ - برای انسان مامورانی است که پی در پی ، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت .

تفسیر :

محافظان غیبی !

در آیات گذشته خواندیم که خدا بحکم عالم الغیب و الشهادة بودن ، از پنهان و آشکار مردم با خبر و همه جا حاضر و ناظر است .

در آیه مورد بحث اضافه می کند که خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می باشد: برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند (له معقبات من بین





یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله) اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بیقید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که : خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) . و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد (و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له) . و هیچکس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد (و ما لهم من دونه من وال) . به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگاهبانان دور می شوند و انسانرا تسلیم حوادث می کنند!

نکته ها:

۱ - معقبات چیست ؟

(معقبات) چنانکه طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع (معقبه) است و آن هم به نوبه خود جمع معقب می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند. ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان ، ماموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر نگاهبان و حافظ او باشند .



بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است ، حوادثی از درون و برون ، انواع بیماریها، میکربها، انواع حادثه ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است ، و گاه انسان تعجب می کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می برد و بزرگ می شود، مخصوصا در خانواده هائی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است .

در بسیاری از مواقع ، حوادث خطرناک برای انسان پیش می آید و او معجز آسا از آنها رهائی می یابد بطوری که احساس می کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهبانی می کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است ، از جمله : در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: یحفظ بامر الله من ان یقع فی رکی او یقع علیه حائط او یصیبه شیء حتی اذ جاء القدر خلوا بینہ و بینہ یدفعونه الی المقادیر و هما ملک ان یحفظانه باللیل و ملک ان یقاعبانه یعنی : به فرمان خدا انسان را حفظ می کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند، آنها دو فرشته اند که انسان را در شب حفظ می کنند و دو فرشته اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می پردازند.

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما من عبد الا و معه





ملکان یحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خلیا بینہ و بین امر الله : هیچ بندہای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد، او را تسلیم حوادث می کنند بنابراین آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می کنند).

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینہ و بینہ : با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرا رسد او رارها می سازند

همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروههای مختلف آنها می خوانیم : و منهم الحفظة لعباده : گروهی از آنها حافظان بندگان اویند البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی تواند دلیل بر نفی آنها باشد چرا که این منحصر به مورد بحث ما نیست ، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده اند که بشر از طرق عادی نمی تواند از آنها آگاهی یابد. از این گذشته همانگونه که در بالا گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است ، (و من خود بعضی نمونه های آن را در زندگی دیده ام که راستی حیرت آور بوده ، حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی !)

۲ - همیشه تغییرات از خود ما است ! (يك قانون کلی .)

جمله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است ، يك قانون کلی و عمومی را بیان می کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده ! این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام



است ، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است ، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند ، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد ، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد ، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد ، حتی لطف خداوند ، یا مجازات او ، بی مقدمه ، دامان هیچ ملتی را نخواهد گرفت ، بلکه این اراده و خواست ملتها ، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می سازد .

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملتها و اقوام است ، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همینجا سرچشمه می گیرد ، بنابراین آنها که همیشه برای تبریئه خویش به دنبال عوامل برونی می گردند ، و قدرتهای سلطه گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند ، سخت در اشتباهند ، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی در درون يك جامعه نداشته باشند ، کاری از آنان ساخته نیست .

مهم آن است که پایگاههای سلطه گران و استعمار کنندگان و جباران را در درون جامعه خود در هم بکویم ، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند . آنها بمنزله شیطانند ، و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد ، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته اند .

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم ، يك انقلاب فکری و فرهنگی ، يك انقلاب ایمانی و اخلاقی ، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن بپردازیم ، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامان روح و جان خود بشوئیم ، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید ، تا در پرتو آن



بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم ، نه اینکه این نقطه های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوششهای خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه ها سرگردان بمانیم ! تاکنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین ، و عوامل عقب نشینی مسلمین قرون بعد ، نوشته شده است ، که بسیاری از بحثهای آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می ماند ، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن ، در انقلابهای معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر ، انقلاب افغانستان ، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل قرآنی را مشاهده می کنیم . یعنی بی اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه گر روش خود را تغییر دهند ، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد .

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا ، و فرداهای دیگر ، برای همه مسلمانها ، و همه نسلهای آینده !

و می بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند ، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می سازد .



آیه و ترجمه

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَسِطَ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلُمًا لَهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾

ترجمه :

۲۱ - او کسی است که برق را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.

۳۱ - و رعد تسبیح و حمد او می گوید، و (نیز) فرشتگان از ترس او، و صاعقه ها را می فرستد و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد در حالی که آنها (با مشاهده اینهمه آیات خدا باز هم) در باره خدا به مجادله مشغولند، و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد.

۴۱ - دعوت حق از آن او است و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای خود را به سوی آب می گشاید تا آب بدهانش برسد و هرگز نخواهد رسید، و دعای کافران





جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

۵۱ - همه آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه های آنها - هر صبح و عصر - برای خدا سجده

تفسیر:

بخش دیگری از نشانه های عظمت او.

قرآن در اینجا بار دیگر به آیات توحید و نشانه های عظمت خدا و اسرار آفرینش می پردازد و با انگشت گذاشتن روی قسمتهای مختلفی از پدیده های طبیعی و اشاره های کوتاه و پر معنی به اسرار و خواص آنها، رابطه بندگان را با خدا نزدیکتر کرده، نور ایمان و معرفت را در قلبهایشان می پاشد. نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می شود) اشاره کرده می گوید: او کسی است که برق را که مایه ترس و طمع می باشد به شما ارائه می دهد! (هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا).

از یکسو شعاع درخشانش چشمها را خیره می کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن برمی خیزد گاهی شما را به وحشت می اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصا برای آنها که در بیابانها زندگی می کنند و یا از آن عبور دارند، آنان را آزار می دهد.

اما از آنجا که غالبا همراه آن رگبارهایی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب زلالی می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی را می گذرانند. سپس اضافه می کند: او کسی است که ابرهای سنگین و پر بار ایجاد می کند که قادر به آبیاری زمینهای تشنهاند (و ینشیء السحاب الثقال).

برکات رعد و برق

می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر با الکتریسته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند سر دو



سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه میزند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند.

اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود، صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که (رعد) را به وجود می آورد.

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می شود، که آن را (صاعقه) می گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوك این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوك این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید.

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فوائد و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود.

۱ - آبیاری - برقها معمولاً حرارات فوق العاده زیاد گاه در حدود ۵۱ هزار درجه سانتیگراد! تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائف آبیاری است.

۲ - سمپاشی به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه (۲۲)





ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکربها است ، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینها می بارد، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می برد، و سمپاشی خوبی از آنها می کند و به همین جهت گفته اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است !.

۳ - تغذیه و کود رسانی - قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب ، يك حالت اسید کربنی پیدا می کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یکنوع کود مؤثر گیاهی می سازد.

و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقهای آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها ملیون تن است ! که رقم فوق العاده بالائی می باشد.

بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهرا پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پر برکت است ، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می کند، و هم تغذیه ، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می تواند باشد.

اینها همه از يك سو برکات برق است ، و از سوی دیگر آتش سوزی هائی که از یکنوع آن (صاعقه) به وجود می آید گاهی ممکن است انسان یا انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است ، و قابل اجتناب ، ولی می تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب ، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد. و نیز ممکن است جمله (و ینشیء السحاب الثقال) که در آخر آیه فوق آمده ، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پر پشت باران می سازد! آیه بعد به صدای رعد می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید: رعد تسبیح و حمد خدا می گوید (و یسبح الرعد بحمده)



آری این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است ، از آنجا که توام با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت يك هدف هستند و خدمات پرارزش و حساب شدهای دارند که در بالا به آن اشاره شد عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: رعد زبان گویای برق است ، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

این همان چیزی است که ما نام آن را زبان حال می گذاریم : يك كتاب پرمحتوا، يك قصیده غرا، يك تابلو زیبا و دل انگیز، يك ساختمان محکم و منظم و حساب شده ، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند، آنها را مدح می کنند، و می ستایند.

ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شدهای دارند، همگی از پاکی خداوند و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص ، سخن می گویند، (آیا تسبیح چیزی جز تنزیه و پاڪ دانستن می باشد؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند (آیا حمد چیزی جز بیان صفات کمال است؟). این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان هریک برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند.

نه تنها صدای رعد و یا سایر اجزای جهان ماده ، تسبیح او می گویند که همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا، به تسبیح او مشغولند (والملائكة من خيفته). آنها از این می ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسئولیتهائی که در نظام هستی برعهده آنها گذارده شده کوتاهی کنند و گرفتار مجازات الهی شوند، و می دانیم همیشه وظیفه ها و تکالیف برای آنها که احساس مسئولیت می کنند ترس آفرین است ، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وا می دارد.

و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه ها می کند و می فرماید: خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس بخواهد بوسیله آن آسیب می رساند



(و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء).

ولی با این همه ، و با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش در پهنه زمین و آسمان ، در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها ، و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث ، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بیخبران در باره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند (و هم یجادلون فی الله).

در حالی که خداوند قدرتی بی انتها ، و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد (و هو شدید المحال).

(محال) در اصل از (حیله) و (حیله) به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهانی و غیر آشکار است (نه به معنی چاره جوئیهای مخرب که در زبان فارسی به آن مشهور شده است) و مسلم است کسی که توانائی بر چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد کسی است که هم از نظر توانائی فوق العاده است و هم از نظر علم و حکمت ، و به همین دلیل بر دشمنانش مسلط و پیروز می باشد ، و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست ، به همین جهت مفسران هر یک شدید المحال را طوری تفسیر کرده اند که همه در واقع از معنی بالا ریشه گرفته است ، بعضی آنرا به معنی شدید القوه ، بعضی شدید العذاب ، بعضی شدید القدرة ، بعضی شدید الاخذ و مانند آن تفسیر نموده اند .

آخرین آیه مورد بحث به دو مطلب اشاره می کند:

نخست اینکه دعوت حق از آن خداست (له دعوة الحق) . یعنی هر گاه او را بخوانیم می شنود ، و اجابت می کند ، هم آگاهی از دعای بندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته های آنها ، و به همین دلیل خواندن او و تقاضای از ذات مقدسش حق است نه باطل و بی اساس .

دیگر اینکه خواندن بتها و تقاضای از آنها دعوت و دعای باطل است ، زیرا کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می خوانند و برای انجام خواسته هایشان به آنها پناه می برند هرگز به آنان پاسخ نمی گویند دعایشان را اجابت نمی کنند (و الذین



یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء).

آری این چنین است دعوت باطل چرا که پندار و خیالی بیش نیست و هر گونه علم و قدرتی برای بتها قائل باشند کاملاً موهوم و بی پایه و بی اساس است . مگر (حق) چیزی جز عنیت و واقعیت و مایه خیر و برکت ، و باطل چیزی جز پندار و توهم و مایه شر و فساد می باشد؟ سپس - همانگونه که روش قرآن است - برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسائی بیان می کند و می گوید: آنها که غیر خدا را می خوانند به کسی می مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می کند، به این امید که آب به دهان او برسد و هرگز نمی رسد چه خواب و پندار بیهوده ای؟! (الا کباسط کفیه الی الماء لیلغ فاه و ما هو بالغه) .

آیا می توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره ، آب را به دهان فرستاد؟ این کار جز از يك انسان ساده لوح و دیوانه سر میزند؟ این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که بت پرستان را به کسی تشبیه می کند که کف دستان خود را کاملاً صاف و افقی گرفته وارد آب می کند، و انتظار دارد آب در دست او بند شود، در حالی که به محض اینکه دست را از آب بیرون آورد قطرات آب از لابلای انگشتان و کف دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند.

تفسیر سومی نیز برای این جمله کرده اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بتها می روند مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد آیا هیچگاه آب را می توان در مشت نگاه داشت ؟ و این از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می کند مثالی بزنند می گویند هو کفابض الماء بالید: او مانند کسی است که می خواهد آب را با دست خود بگیرد.

شاعر عرب نیز می گوید:

فاصبحت فیما کان بینی و بینها من الود مثل قابض الماء بالید



(کار من به جایی رسید که برای حفظ محبت میان خود و او مانند کسی بودم که می خواست آب را در دست نگاهدارد).

ولی تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد! و در پایان آیه برای تاکید این سخن می گوید درخواست کافران از بتها چیزی جز گام برداشتن در گمراهی نیست (و ما دعاء الكافرين الا في ضلال).

چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراهه‌ای که هرگز او را بمقصد نمی رساند بکار برد، خسته و ناتوان شود اما نتیجه و بهره ای نگیرد. در آخرین آیه مورد بحث برای اینکه نشان دهد بت پرستان چگونه از کاروان عالم هستی جدا گشته و تگ و تنها در بیراهه ها سرگردان شده اند چنین می فرماید: (همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت و تسلیم و یا از روی کراهت و همچنین سایه های آنها، هر صبح و شام ، برای خدا سجده می کنند)

(و لله يسجد من في السموات و الارض طوعا و کرها و ظلّ لهم بالغدو و الاصل).

نکته ها:

۱ - منظور از سجده موجودات چیست - سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است ، یعنی همه فرشتگان و انسانها و همه صاحبان عقل و اندیشه برای خدا متواضعند و در برابر فرمان او خاضع می باشند، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر سجود تکوینی سجود تشریعی نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می کنند، مثلا همین که می بینیم جسم و جان آنها تسلیم قوانین حیات و مرگ و نمو و رشد و سلامت و بیماری و مانند آن است این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش در حقیقت يك نوع سجود تکوینی از ناحیه آنها است .



۲ - تعبیر به (طوعا و کرها) ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می افتند و خضوع می کنند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خدا است چه بخواهند و چه نخواهند.

ضمنا باید توجه داشت که (کره) (بروزن جرم) به معنی کراهتی است که از درون انسان سرچشمه می گیرد و کره (بروزن شرح) به معنی کراهتی است که عامل بیرونی داشته باشد و در مورد بحث چون غیر مؤمنان تحت تاثیر عوامل بیرون ذاتی مقهور قوانین آفرینش هستند کره (بروزن شرح) به کار رفته است.

این احتمال نیز در تفسیر (طوعا و کرها) داده شده است که منظور از طوعا جریاناتی از جهان آفرینش است که موافق میل فطری و طبیعی يك موجود است (مانند میل طبیعی موجود زنده برای زنده ماندن) و منظور از کرها تمایلی است که از خارج تحمیل بر يك موجود می شود مانند مرگ يك موجود زنده بر اثر هجوم میکربها و یا عوامل دیگر.

۳ - (ظلال) جمع (ظل) به معنی سایه است، ذکر این کلمه در آیه فوق نشان می دهد که منظور از سجود تنها سجود تشریعی نیست، زیرا سایه های موجودات از خود اراده و اختیاری ندارند، بلکه تسلیم قوانین تابش نور می باشند، و بنابراین سجده آنها، تکوینی، یعنی تسلیم در مقابل قوانین خلقت است.

البته ذکر کلمه (ظلال) (سایه ها) دلیل بر این نیست که همه آنها که در آسمان و زمین هستند، وجودشان مادی است و دارای سایه اند، بلکه تنها اشاره به آن دسته از موجوداتی است که سایه دارند، مثل اینکه گفته می شود، علماء شهر و فرزندانشان در فلان مجلس شرکت کردند، یعنی فرزندان کسانی که فرزندان داشتند، و از این جمله هرگز استفاده نمی شود که همه علمای شهر، صاحب فرزندانند (دقت کنید).

به هر حال سایه گر چه يك امر عدمی بیش نیست که همان فقدان نور است ولی چون از هر طرف، وجود نور آن را احاطه کرده، برای خود موجودیت و آثاری





دارد، و تصریح به این کلمه در آیه فوق شاید برای تاکید است که حتی سایه های موجودات هم در پیشگاه خداوند خاضعند.

۴ - (أصال) جمع (اصل) (بر وزن دهل) و آن نیز جمع (اصیل) است، که از ماده اصل گرفته شده و به معنی آخر روز است، از این نظر که اصل و پایه شب محسوب می شود!

و (غدو) جمع (غداة) به معنی اول روز است (و گاهی به معنی مصدري نیز استعمال شده است).

گرچه سجده و خضوع موجودات عالم هستی در برابر فرمان خدا مخصوص صبح و عصر نیست بلکه همیشگی و در همه ساعات است، ولی ذکر این دو موقع یا به عنوان کنایه از دوام این موضوع است، مثل اینکه میگوئیم فلان کس هر صبح و شام مشغول تحصیل علم است، یعنی همیشه تحصیل علم می کند، و یا به خاطر آن است که در جمله قبل، سخن از سایه های موجودات به میان آمده و سایه ها بیش از هر وقت در اول و آخر روز خود را نشان می دهند،



آیه و ترجمه

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

ترجمه:

۶۱ - بگو چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است ؟ بگو الله ! (سپس) بگو آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده‌اید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما) بگو آیا نابینا و بینا یکسان است ؟ یا ظلمتها و نور برابرند ؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار دادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبه شد ؟! بگو خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز!

تفسیر:

بت پرستی چرا؟

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی در باره شناخت وجود خدا بود در این آیه به بحث پیرامون اشتباه مشرکان و بت پرستان می پردازد و از چند طریق این





بحث را تعقیب می کند.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: از آنها پیرس پروردگار و مدبر آسمانها و زمین کیست (قل من رب السموات و الارض).

سپس بی آنکه پیامبر در انتظار پاسخ آنها بنشیند دستور می دهد که خود پاسخ این سؤال را بده ، و (بگو الله) (قل الله)

سپس آنها را با این جمله مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد که به آنها بگو آیا غیر خدا را اولیاء و تکیه گاه و معبود خود قرار داده اید؟ با اینکه این بتها حتی نسبت به خودشان مالک سود و زبانی نیستند؟! (قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعاً و لاضرراً).

در حقیقت نخست از طریق (ربوبیت خدا) و اینکه او مالک و مدبر عالم است و هر خیر و نیکی از ناحیه اوست و توانائی بر دفع هر شر و بدی دارد بحث می کند یعنی هنگامی که شما قبول دارید خالق و پروردگار اوست بنابراین هر چه می خواهید باید از او بخواهید نه از بتها که آنها قادر بر حل هیچ مشکلی در باره شما نیستند.

و دیگر بار مطلب را از این فراتر میبرد و می فرماید آنها حتی مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به شما، با این حال چه گرهی را می توانند برای شما بگشایند که به سراغ پرستش آنها میروید، آنها در کار خودشان بیچاره هستند با این حال چه انتظاری از آنها دارید.

سپس با ذکر دو مثال روشن و صریح وضع افراد (موحد) و (مشرك) را مشخص می کند:

نخست می گوید: (بگو آیا نابینا و بینا یکسان است)؟ (قل هل یستوی الاعمی و البصیر). همانگونه که نابینا و بینا یکسان نیست ، همچنین کافر و مؤمن ، یکسان نیستند، و بتها را نمی توان در کنار (الله) قرار داد.

دیگر اینکه (آیا ظلمات و نور یکسانند)!! (ام هل تستوی الظلمات و النور). ظلمتی که کانون انحراف و گمراهی و اشتباه و خطر است ، با نوری که راهنما و حیاتبخش



است ، چگونه می توان آن دو را با هم یکسان دانست و چگونه می توان
بتها را که ظلمات محضند در کنار (خدا) که نور مطلق عالم هستی است ، قرار
داد، چه مناسبتی ایمان و توحید که نور روح و جان است ، با شرك و بتپرستی که
مایه ظلمت و تاریکی روان است دارد؟

سپس از راه دیگری بطلان عقیده مشرکان را مدلل تر می سازد و می گوید: (آنها
که برای خدا شرکائی قرار دادند آیا به خاطر آنست که این شریکان دست به
آفرینش و خلقت زدند و این خلقتها برای آنها مشتبّه شد، و گمان کردند که بتها
نیز همانند خدا مستحق عبادتند) زیرا آنها همان می کنند که خدا می کند! (ام
جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم) .

در حالی که چنین نیست و حتی بت پرستان نیز چنین عقیده ای در باره بتها
ندارند، آنها نیز خدا را خالق همه چیز میدانند و عالم خلقت را در بست مربوط به
او می شمارند. و لذا بلافاصله می فرماید: (بگو خدا خالق همه چیز است و او است

یگانه و پیروز) (قل الله خالق كل شيء و هو الواحد القهار).

نکته ها :

۱ - خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است .
از آیه فوق اولاً این نکته استفاده می شود آنکس که خالق است ، رب و مدبر است ،
چرا که خلقت يك امر دائمی است ، چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند
و کنار بنشیند، بلکه فیض هستی به طور دائم از طرف خدا صادر می شود و هر
موجودی لحظه به لحظه از ذات پاکش هستی می گیرد، بنابراین برنامه آفرینش
و تدبیر عالم هستی همچون آغاز خلقت همه بدست خدا است ، و به همین دلیل
مالك سود و زیان او است ، و غیر او هر چه دارند از اوست با این وصف آیا غیر الله
شایسته عبودیت می باشد؟!

۲ - چگونه سؤال و جواب را هر دو خودش می گوید؟



با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که چگونه خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد از مشرکان سؤال کند که پروردگار زمین و آسمان کیست ؟ و بعدا بدون اینکه منتظر پاسخ آنها باشد، به پیامبرش دستور می دهد، او جواب این سؤال را بگوید؟ و باز بلافاصله بدنبال آن مشرکان را به باد سرزنش می گیرد که چرا بتها را پرستش می کنید؟ این چه رسم سؤال و جواب است ؟

ولی با توجه به يك نكته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه گاهی جواب يك سؤال بقدری روشن است که نیاز به این ندارد که در انتظار پاسخ از طرف بنشینیم مثل اینکه از طرف مقابل سؤال می کنیم الان شب است یا روز، و بلافاصله خودمان جواب میگوئیم : مسلما شب است ، و این کنایه لطیفی است از اینکه مطلب بقدری روشن است که نیاز به انتظار کشیدن برای پاسخ ندارد. به علاوه مشرکان ! خالقیت را مخصوص خداوند میدانستند، هرگز نمیگفتند بتها آفریننده زمین و آسمانند، بلکه عقیده داشتند که آنها شفیعاند، و قادر بر رسانیدن سود یا ضرر به انسان ، و به همین دلیل معتقد بودند باید آنها را عبادت کرد!.

ولی از آنجا که (خالقیت) از (ربوبیت) (تدبیر و اداره عالم هستی) جدا نیست می توان مشرکان را به این سخن ملزم ساخت و گفت : شما که خالقیت را مخصوص خدا می دانید باید ربوبیت را هم مخصوص او بدانید، و به دنبال آن عبادت هم مخصوص او است .

۳ - هم چشم بینا و هم نور آفتاب لازم است .

ذکر دو مثال (نابینا و بینا) و ظلمات و نور، گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده يك واقعیت عینی دو چیز لازم است هم چشم بینا، و هم اشعه نور، که با نفی هر يك از این دو مشاهده صورت نمیگیرد، اکنون باید فکر کرد چگونه است حال کسانی که از هر دو محرومند هم از بینائی هم از نور که مشرکان مصداق واقعی آنند، هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگیشان را ظلمت کفر و بتپرستی فرا گرفته و به همین دلیل در بیراهه ها و پرتگاهها سرگردانند، به عکس مؤمنان که با دیده حقیقین و برنامه روشن و استمداد از نور وحی و تعلیمات



انبیاء مسیر زندگی خود را به روشنی پیدا کرده اند.

۴ - آیا خالقیت خدا نسبت به همه چیز دلیل بر جبر است ؟

جمعی از طرفداران مکتب جبر به جمله الله خالق کل شیء در آیه فوق برای اثبات مقصد خود استدلال کرده اند و گفته اند کلمه کل شیء آنچنان وسیع است که اعمال بندگان را نیز شامل می شود پس آفریننده کارهای ما نیز خدا است یعنی ما از خود اختیار نداریم !

این سخن را از دو راه می توان پاسخ گفت ، نخست اینکه جمله های دیگر این آیه این سخن را کاملاً نفی می کند، زیرا بت پرستان را شدیداً مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد اگر واقعا ما در اعمالمان اختیاری نداریم توبیخ و سرزنش برای چیست ؟ اگر خدا خواسته بت پرست باشیم ، دیگر چرا او را سرزنش می کنند؟ و چرا برای هدایت و تغییر مسیرش استدلال می کنند؟ اینها همه دلیل بر این است که مردم در انتخاب راه خود آزاد و مختارند.

دیگر اینکه خالقیت بالذات در همه چیز مخصوص خدا است ، اما این منافات با مختار بودن ما در اعمالمان ندارد چرا که قدرت ما و عقل و شعور ما و حتی اختیار و آزادی اراده ما همه از ناحیه او است ، بنابراین از يك نظر هم او خالق است (نسبت به همه چیز و حتی افعال ما) و هم ما فاعل مختاریم ، و این دو در طول هم است ، نه در عرض هم ، او آفریننده همه وسائل فعل است و ما استفاده کننده از این وسائل در راه خیر یا شر.

این درست به آن میماند که کسی کارخانه برق یا تاسیسات لوله کشی آب را آماده ساخته و همه را در اختیار ما قرار داده است ، مسلماً ما هر گونه استفاده ای از آن برق و این آب کنیم ، بدون کمک او امکان پذیر نبوده و نیست ، ولی با این حال تصمیم نهائی با خود ما است که از این برق ، اطاق عمل جراحی را برای بیمار مشرف به مرگی روشن سازیم ، یا يك مجلس و قانون فساد و آلودگی ، یا بوسیله آن آب رفع عطش تشنه کامی کنیم و گلی پرورش دهیم و یا در پی خانه بیگناهی بریزیم و دیوار او را ویران سازیم .





آیه و ترجمه

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيٍّ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مُّمِثُّهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾

ترجمه:

۷۱ - خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد - و از آنچه (در کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می کنند نیز کف‌هایی مانند آن به وجود می آید - اما کفها به بیرون پرتاب می شوند ولی آنچه به مردم سود میرساند (آب یا فلز خالص) در زمین میماند خداوند اینچنین مثال میزند.



تفسیر:

ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل .
از آنجا که روش قرآن ، به عنوان يك كتاب تعليم و تربيت ، متكى به مسائل عینی است ، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن انگشت روی مثلثهای حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم میگذارد، در اینجا نیز برای مجسم ساختن حقایقی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرك ، ایمان و كفر و حق و باطل گذشت ، مثل بسیار رسانی بیان می کند.
نخست می گوید: (خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاده است) (انزل من السماء ماء).

آبی حیاتبخش و زندگی آفرین ، و سرچشمه نمو و حرکت :
و در این هنگام درهها و گودالها و نهروهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از این آب را پذیرا می شوند (فسالات اودیه بقدرها).
جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهروهای به وجود می آورند ، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرازیر می گردد ، آبها از سر و دوش هم بالا میروند و هر چه را بر سر راه خود بینند بر میدارند و مرتباً بر یکدیگر کوبیده می شوند ، در این هنگام کفها از لای امواج ظاهر می شوند ، آنچنان که قرآن می گوید سیلاب ، کفهایی را بر بالای خود حمل می کند (فاحتمل السيل زبدا رايبا).

(رابی) از ماده (ربو) (بر وزن غلو) به معنی بلندی و برتری است و ربا که به معنی سود یا پول اضافی یا جنس دیگر است نیز از همین ماده و به همین معنی است ، چون اضافه و زیادی را میرساند .

پیدایش کفها منحصر به نزول باران نیست بلکه (در فلزاتی که بوسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسائل زندگی بسازند آنها نیز کفهایی همانند





کفهای آب دارند) (و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله) . بعد از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده ، نه تنها در مورد آب ، که در مورد همه فلزات ، چه آنها که زینتی هستند و چه آنها که وسائل زندگی را از آن میسازند، بیان می کند به سراغ نتیجه گیری میرود، و چنین می فرماید: (اینگونه خداوند برای حق و باطل ، مثال میزند) (کذلک یضرب الله الحق و الباطل) . سپس به شرح آن میپردازد و می گوید: (اما کفها به کنار میروند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین میماند) (فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض) .

کفهای بیهوده و بلند آواز و میان تهی که همیشه بالانشین هستند اما هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بیسر و صدای متواضع و مفید و سودمند میماند و اگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می کند و چیزی نمیگذرد که به صورت چشمه سارها و قناتها و چاهها سر از زمین برمیدارد، تشنه کمان را سیراب می کند، درختان را بارور، و گلها را شکفته و میوه ها را رسیده ، و به همه چیز سر و سامان می دهد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر و دعوت به مطالعه دقیقتر روی این مثال می فرماید: این چنین خداوند مثالهایی میزند (کذلک یضرب الله الامثال) .

نکته ها:

در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل را به عالترین صورتی ترسیم کرده حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم :

۱ - شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیتهای پندارها است ، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود، که حتما باید سراغ نشانه رفت و از نشانه ها، حقایق را از اوهام ، و حق را از باطل شناخت .



قرآن در مثال بالا این نشانه ها را چنین بیان کرده است :

الف - (حق همیشه مفید و سودمند است ، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است ، اما باطل بیفایده و بیهوده است ، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می کنند و درختی را میرویانند ، و نه کفهایی که در کوره های ذوب فلزات ظاهر می شود. می توان از آنها زینتی و یا وسیله ای برای زندگی ساخت ، و اگر هم مصرفی داشته باشند ، مصارف بسیار پست و بیارزشند که به حساب نمی آیند ، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن :

باطل همواره مستکبر ، بالانشین ، پرسروصدا ، پرقال و غوغا ولی تو خالی و بی محتوا است ، اما حق متواضع ، کم سرو صدا ، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است .

ج - حق همیشه متکی به نفس است ، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند ، همانگونه که هر دروغی از راست فروغ می گیرد ، که اگر سخن راستی در جهان نبود ، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد ، و اگر جنس خالصی در جهان نبود ، کسی فریب جنس قلابی را نمی خورد ، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است ، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش !

۲ - زید چیست ؟

(زید) معنای کفهای روی آب و یا هرگونه کف می باشد و می دانیم آب زلال کمتر کف به روی آن آشکار می گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می باشد ، و از اینجا روشن می شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمیگردد ، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت ، و حقیقت با خرافه ، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد ، کفهای باطل در کنار آن آشکار می شوند.

این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده





آنجا که می گوید: لو ان الباطل خلس من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين : اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حقیجویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهائی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است (نزول آیات قرآن) از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش باران شده، (دلهای انسانها تشبیه به زمینها و دره ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند، و (وسوسه های شیطانی) به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است، که این کفها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است، و به هر حال سرانجام، این وسوسه ها از دل مؤمنان برطرف می گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسانهاست باقی میماند!

۳ - همیشه بهره ها به میزان آمادگیهاست و لیاقتهاست!

از این آیه ضمناً استفاده می شود که در مبدء فیض الهی هیچگونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همانگونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران میپاشند، و این قطعه های مختلف زمین و درهها هستند که هر کدام

بمقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند، زمین کوچکتر بهره اش کمتر و زمین وسیعتر سهمش بیشتر است، و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا!

۴ - باطل دنبال بازار آشفته می گردد! هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می گردد و جوش و خروش آب فرو مینشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجاً ته نشین می کنند و کفها از میان میروند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد، و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته میرود، تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست



، و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار گشت ، باطل جائی برای خود نمیبینند و به سرعت کنار میروند!

۵ - باطل تنها در يك لباس ظاهر نمی شود. یکی از خصائص باطل این است که هر (لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می آید)، تا اگر او را در يك لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مساله شده است ، آنجا که می گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر میگردند در هر کوره ای و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می شوند، و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود.

بنابراین باید هرگز فریب تنوع صورتهای را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش - که صفات آنها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آنها را کنار بزنیم .

۶ - بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است !
در آیه فوق می خوانیم آنچه به مردم سود میرساند باقی و برقرار میماند (و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض) .

نه تنها آب که مایه حیات است میماند و کفها از میان میروند، بلکه در فلزات چه آنها که برای (حلیه) و زینتند و چه آنها که برای تهیه متاع و وسائل زندگی ، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیبا است میماند و کفها را بدور می افکنند .

و به همین ترتیب انسانها، گروهها، مکتبها، و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر میبینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا میماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است !.

۷ - چگونه حق ، باطل را بیرون می ریزد.





کلمه (جفاء) که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی در بردارد و آن اینکه باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد، و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد، و این در همان حال است که حق به جوشش می آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیک که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد!

۸ - باطل در بقای خود مدیون حق است .

همانگونه که در تفسیر آیه گفتیم، اگر آبی نباشد هرگز کف نمیتواند به حیات خود مستقلا ادامه دهد، همین گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تاثیر افراد خائن واقع نمیشد و فریب آنها را نمی خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می گیرد فروغ!).

۹ - مبارزه حق و باطل همیشگی است .

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسم می شود، و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل يك پیکار موقت و موضعی نیست، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلائق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت يك جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی (علیه السلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشگر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود، و بشریت وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود گردد، و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود، و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت .

۱۰ - زندگی در پرتو تلاش و جهاد.

مثال زیبای فوق این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می سازد که حیات



بدون جهاد، و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست ، چرا که می گوید، آنچه را مردم برای تهیه وسائل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها میفرستند، همواره زبد و کفهایی دارد، و برای بدست آوردن این دو (وسائل ضروری و وسائل رفاهی - ابتغاء حلیة او متاع) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد، و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود. اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوش ها، نیش ها، و پیروزی ها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم گفته اند (گنجها در ویرانه ها است ، و در بالای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در بدست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می باشد.

در داستانهای ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است . به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنجها انسان به هیچ موفقیتی نائل نمی شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است .

در آیه ۴۱۲ سوره بقره می خوانیم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البساء والضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب : (آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت میشوید در حالی که هنوز نمونه ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است ، همانها که در انبوه پریشانیها و ناراحتیها گرفتار شدند و آنچنان کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند صدا زدند، یاری خدا کجاست ؟ در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آنها آمد و به آنها گفته شد، نصرت الهی نزدیک است !



مثلهای قرآن .

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث ، نقش انکارناپذیری است ، و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نداریم ، گاه می شود يك مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است ، مطلب را از آسمان به زمین می آورد ، و برای همه قابل فهم می سازد . روی هم رفته می توان گفت : مثال در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن ، نقشه ای مؤثر زیر را دارد :

۱ - مثال ، مسائل را حسی می کند - از آنجا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتاً دورتر است ، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می آورد و در آستانه حس قرار می دهد ، و درك آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می سازد .

۲ - مثال ، راه را نزدیک می کند - گاه می شود که برای اثبات يك مساله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است ، ولی ذكر يك مثال روشن و كاملاً هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می سازد که ، تاثیر استدلالها را افزایش می دهد و از ضرورت استدلالات متعدد میکاهد .

۳ - مثال ، مسائل را همگانی می سازد - بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است ، و توده مردم استفاده چندانی از آن نمیبیند ، ولی هنگامی که با مثال آمیخته ، و به این وسیله قابل فهم گردد ، مردم در هر حد و پایه ای از علم و دانش باشند ، از آن بهره می گیرند ، بنابراین مثالها به عنوان يك وسیله تعمیم علم و فرهنگ ، کار برد غیر قابل انکاری دارند .

۴ - مثال ، درجه اطمینان به مسائل را بالا میبرد - کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی آفرینند ، چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می کند ، مثال به مسائل ذهنی عینیت می بخشد ، و کار برد آنها را در عالم خارج روشن می سازد ، و به همین دلیل در میزان



باور و پذیرش و اطمینان نسبت به يك مساله اثر میگذارد.

۵ - مثال ، لجوجان را خاموش می سازد - بسیار می شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن يك فرد لجوج کافی نیست و او همچنان دست و پا میزند، اما هنگامی که مساله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او میبندد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمیماند. بد نیست برای همین موضوع مثالهایی مطرح کنیم ! تا معلوم شود نقش مثال تا چه اندازه مؤثر است .

در قرآن مجید می خوانیم که خداوند در برابر کسانی که در مورد آفرینش حضرت مسیح (علیه السلام) تنها از مادر ایراد می کردند، که مگر ممکن است انسانی بدون پدر متولد شود، می فرماید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب : مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید (آل عمران - ۹۵).

درست دقت کنید ما هر قدر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوئیم که این کار در برابر قدرت بی پایان خدا کار ساده ای است باز ممکن است بهانه گیری کنند، اما هنگامی که به آنها بگوئیم آیا قبول دارید که آدم و انسان نخستین از خاک آفریده شده است ؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمیتواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد؟

و در مورد منافقانی که چند صباحی در سایه نفاق خود زندگی ظاهراً آرامی دارند قرآن مجید مثال زیبایی دارد و آنها را به مسافری تشبیه می کند که در يك بیابان تاریک در شب ظلمانی گرفتار رعد و برق و طوفان و باران شده است ، آنچنان سرگردان است که راه به جایی ندارد، تنها هنگامی که برق آسمان ظاهر می شود، فضای بیابان چند لحظه روشن می گردد و او تصمیم می گیرد به سوئی حرکت کند بلکه راه را بیابد، اما به سرعت برق خاموش می شود و او همچنان سرگردان باقی میماند!

آیا برای ترسیم حال يك منافق سرگردان که با استفاده از روح نفاق و عمل



منافقانه خود می خواهد به زندگیش ادامه دهد تعبیری از این جالبتر می شود؟ (سوره بقره - ۰۲).

و یا اینکه هنگامی که به افراد میگوئیم در راه خدا انفاق کنید، خداوند انفاق شما را چندین برابر پاداش می دهد، ممکن است افراد عادی نتوانند کاملاً مفهوم این سخن را درک کنند، اما هنگامی که گفته شود انفاق همانند بذری است که در زمین افشاندن می شود که از آن هفت خوشه میروید و در هر خوشه ای ممکن است، یکصد دانه بوده باشد، مساله کاملاً قابل درک می گردد مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة (بقره - ۱۶۲).

غالباً میگوئیم اعمال ریائی بیهوده است و نتیجه ای از آن عائد انسان نمی شود، ممکن است این سخن برای عده ای سنگین بیاید که چگونه يك عمل سودمند مانند بنای يك بیمارستان و مدرسه اگر چه به قصد تظاهر و ریاکاری باشد در پیشگاه خدا بیارزش است ولی قرآن با ذکر يك مثال کاملاً آن را دلچسب و مفهوم می سازد و می گوید فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا: عمل اینگونه اشخاص همانند قطعه سنگی است که مقداری خاک روی آن ریخته باشند و در آن بذری بیفشانند، هنگامی که باران میبارد به جای اینکه این بذر بارور شود آنرا همراه خاکهای سطحی روی سنگ می شوید و به کناری می ریزد، این چنین است حال اعمال ریائی و بیریشه! (بقره - ۴۶۲).

راه دور نرویم در همین مثال مورد بحث در باره مبارزه حق و باطل چقدر این مساله خوب مجسم شده و به طور دقیق ترسیم یافته، مقدمات، نتیجه ها، صفات ویژگیها و آثار هر يك از حق و باطل در همین مثال منعکس است، آنچنانکه برای همگان قابل فهم و اطمینان بخش و برای لجوجان ساکت کننده، و از همه گذشته زحمت بحثهای طولانی و مفصل را از دوش برمیدارد.

در یکی از روایات می خوانیم که یکی از مادیها (زناده) خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد خداوند می فرماید هر زمان که پوست تن دوزخیان از



شدت آتش بسوزد ما پوست دیگری بر آنها میپوشانیم تا طعم عذاب را به خوبی بچشند گناه آن پوست دیگر چیست که آنهم مجازات شود؟!

امام فرمود: آن پوست هم عین پوست اول است و هم غیر آن ، سؤال کننده قانع نشد و از این پاسخ نتوانست چیزی بفهمد، ولی امام (علیه السلام) با ذکر يك مثال گویا آنچنان مساله را روشن ساخت که جائی برای گفتگو باقی نماند، فرمود: ملاحظه کن يك خشت پوسیده و فرسوده را خرد میکنی و سپس همان خاك را گل کرده و در قالب میریزی و يك خشت نواز آن میسازی ، این همان خشت اول است و از يك نظر غیر آن .

اما در اینجا ذکر يك نکته کاملاً ضروری است و آن اینکه مثال با این همه نقشه ای ارزنده و مؤثرش در صورتی می تواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملاً موافق و هماهنگ با مطلبی باشد که مثال برای آن انتخاب شده است ، و الا گمراه کننده و مخرب خواهد بود، یعنی به همان نسبت که يك مثال درست و هماهنگ مفید و مؤثر است ، يك مثال انحرافی مخرب و ویرانگر و گمراه کننده می باشد.

و به همین دلیل منافقان و بداندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال ساده دلان از مثالهای انحرافی استفاده می کنند، و برای دروغ خود از فروغ مثال كمك می گیرند، و باید به دقت مراقب اینگونه مثلهای انحرافی و سوء استفاده از مثال باشیم .





آیه و ترجمه

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ
وَمَا أُولَٰئِكَ بِجَهَنَّمَ يَبْصُرُونَ لِلَّهِ أَهْلًا

۱۸

ترجمه:

۸۱ - برای آنها که اجابت دعوت پروردگارشان را کردند (سرانجام و پاداش و) نتیجه نیک است ، و آنها که اجابت دعوت او را نکردند (آنچنان در وحشت عذاب الهی فرو میروند که) اگر تمام آنچه روی زمین است ، و همانندش ، از آن آنها باشد همگی را برای رهایی از عذاب می دهند (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد) برای آنها حساب بدی است و جایگاهشان جهنم و چه بد جایگاهی است !

تفسیر:

آنها که دعوت حق را اجابت کردند.
پس از بیان چهره حق و باطل در ضمن يك مثال رسا و بلیغ در آیات گذشته ، در اینجا اشاره به سرنوشت کسانی می شود که دعوت حق را اجابت کردند و به آن رویدند و هم کسانی که از حق روگردان شده ، به باطل روی آوردند.



نخست می گوید: (برای کسانی که اجابت دعوت پروردگارشان کردند، پاداش نيك و نتیجه سودمند و عاقبت محمود است) (للذين استجابوا لربهم الحسنى) (حسنى) (نيكى) معنى وسيعى دارد كه هر خير و سعادتى را شامل مى شود، از خصلتهاى نيك و فضائل اخلاقى گرفته تا زندگى اجتماعى پاك و پاكيژه و پيروزى بر دشمن و بهشت جاودان .

سپس ميافزايد (و آنها كه اجابت اين دعوت پروردگار را نكردند، سرنوشتشان بقدرى شوم و رقتبارست كه اگر تمام روى زمين و حتى همانندش مال آنها باشد حاضرند همه اينها را براى نجات از آن سرنوشت شوم بدهند) و تازه از آنها پذيرفته نخواهد شد (و الذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما فى الارض جميعا و مثله معه لافتدوا به) .

برای ترسيم عظمت عذاب و كيفر آنها، تعبيرى از اين رساتر نمى شود كه يك انسان مالك همه روى زمين ، بلكه دو برابر آن باشد، و همه را بدهد تا خود را رهائى بخشد، و سودى نداشته باشد.

اين جمله در حقيقت اشاره به اين است كه آخرين آرزوى يك انسان كه برتر از آن تصور نمى شود، اين است كه مالك تمام روى زمين شود، ولى شدت مجازات ستمگران و مخالفان دعوت حق در آن حد و پايه است كه حاضرند اين آخرين هدف دنيوى بلكه برتر و بالاتر از آن را هم فدا كنند و آزاد شوند، و تازه به فرض كه از آنها پذيرفته مى شد تنها نجات از عذاب بود اما از پاداشهاى فوق العاده عظيم اجابت كنندگان دعوت حق خبرى نبود.

و از اينجا روشن مى شود كه تعبير و مثله معه تنها به اين معنى نيست كه همانند مجموع كره زمين را بر آن بيفزايد بلكه منظور آن است كه هر قدر بيش از آن هم مالك باشند حاضرند براى رهائى خود بدهند، دليل آن هم روشن است چرا كه انسان همه چيز را براى خودش مى خواهد هنگامى كه خودش غرق عذاب باشد، مالكيت همه دنيا براى او چه سودى دارد؟

و به دنبال اين بدبختى (عدم پذيرش همه آنچه در زمين است در برابر نجات





او اشاره به بدبختی دیگر آنها کرده می گوید؟ آنها دارای حساب سخت و بدی هستند (اولئك لهم سوء الحساب).

در اینکه منظور از سوء الحساب چیست؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند، بعضی معتقدند که منظور حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است، زیرا سوء الحساب به معنی ظلم و ستم در باره خداوند عادل هیچ مفهومی ندارد.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز این تفسیر را تأیید می کند، در این حدیث می خوانیم که امام به یکی از یاران خود فرمود: چرا فلانکس از تو شکایت دارد؟ عرض کرد: شکایتش به خاطر این است که من حقم را تا آخر از او گرفتم، هنگامی که امام این سخن را شنید به حالت غضبناک نشست، سپس فرمود: کانک اذ استقصیت حقلک لم تسیء ارایت ما حکى الله عز و جل: و یخافون سوء الحساب، اتراهم یخافون الله ان یجور علیهم لا والله ما خافوا الا الاستقصاء فسماه الله عز و جل سوء الحساب فمن استقصی فقد اساءه: گویا گمان می کنی اگر تا آخرین مرحله حقت را بگیری بدی نکردی، این چنین نیست، آیا سخن خدا را ندیده ای که می فرماید: و یخافون سوء الحساب (بدکاران از بدی حساب می ترسند) آیا تو فکر می کنی که آنها از این می ترسند که خدا بر آنها ستم کند؟ نه به خدا سوگند، آنها از این می ترسند که خدا حساب آنها را دقیقاً و تا آخرین مرحله برسد، خداوند نام این را سوء حساب نهاده است و بنابراین هر کسی زیاد دقت و سختگیری در کشیدن حساب بکند بد حسابی کرده است.

بعضی دیگر گفته اند که منظور از سوء الحساب آنست که محاسبه آنها توام با سرزنش و توبیخ و مانند آن است، که علاوه بر وحشت از اصل حساب آنها را رنج می دهد.

بعضی دیگر نیز گفته اند منظور از سوء الحساب، سوء الجزاء است، این یعنی پاداش بدی برای آنهاست، این درست به آن می ماند که میگوئیم فلانکس حسابش پاک است و یا فلانکس حسابش تیره و تاریک است، یعنی نتیجه حساب آنها خوب یا بد است، و یا اینکه میگوئیم حساب فلانکس را کف دست او بگذار،



یعنی بر طبق کارش مجازاتش کن .

این تفسیرهای سه گانه در عین حال با همدیگر منافاتی هم ندارند، و ممکن است همه آنها از آیه استفاده شود، یعنی اینگونه اشخاص هم محاسبه سخت و دقیقی را پس می دهند، و هم در حال محاسبه مورد توبیخ و سرزنش قرار می گیرند و هم کیفر آنها بعد از حساب بدون کم و کاست به آنان داده می شود. در پایان آیه به سومین مجازات و یا نتیجه نهائی مجازات آنان اشاره کرده می فرماید: جایگاه آنان دوزخ و چه بد جایگاهی است ؟ (و ماءویهم جهنم و بئس المهاد).

(مهاد) در اصل از ماده مهد به معنی آماده و مهیا کردن است و به معنی بستر، که انسان به هنگام استراحت و آرامش از آن استفاده می کند، نیز آمده است، چرا که آنرا آماده و مهیا برای استراحت کردن می سازد، ذکر این کلمه اشاره به آن است که اینگونه طغیانگران به جای اینکه در بستر استراحت بیارمند باید روی شعله های آتش سوزان قرار گیرند!.

نکته :

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که مردم در قیامت به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی هستند که خداوند حساب آنها را به آسانی و سهولت رسیدگی می کند و هیچگونه سختگیری در موردشان نخواهد کرد فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف يحاسب حسابا يسيرا (سوره انشقاق - ۸) و به عکس کسانی هستند که با شدت به حساب آنها رسیدگی می شود و ذره و مثقال آن مورد دقت قرار می گیرد چنانکه در باره بعضی از بلاد که مردم آن سرکش و گنهگار بودند می فرماید فحاسبناها حسابا شديدا و عذبناها عذابا نكرا (طلاق - ۸) و یا در آیه مورد بحث که تعبیر به سوء الحساب شده .

این به خاطر آن است که عده ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران فوق العاده سختگیرند و به اصطلاح مورا از ماست می کشند، سعی دارند حق





خود را تا آخرین دینار به هر قیمتی شده بگیرند، و به هنگامی که خطائی از دیگری سر زده، تا آخرین حد ممکن او را مجازات کنند، اینها کسانی هستند که در زندگی کمترین گذشت، حتی در مورد زن و فرزند و برادر و دوستان ندارند، و از آنجا که زندگی جهان دیگر بازتاب و انعکاس از زندگی این جهان است، خداوند نیز در حساب آنها چنان سختگیری می کند که باید در برابر هر کاری که کرده اند جوابگو باشند بی آنکه کمترین گذشتی در باره آنها شود.

اما به عکس کسانی هستند آسانگیر و پر گذشت و بزرگوار، مخصوصا به هنگامی که در برابر دوست و آشنا و یا کسانی که بر آنها حق دارند و یا افراد ضعیف قرار می گیرند، آنقدر بزرگوارند که سعی می کنند در بسیاری از موارد خود را به تغافل زنند و گناهان بعضی را نادیده بگیرند، البته گناهانی که نسبت به آنها جنبه شخصی دارد، خداوند در مورد این گونه اشخاص آسان می گیرد و آنها را مشمول عفو بی پایان و رحمت وسیع خود قرار می دهد، و با حساب یسیر و آسان آنها را محاسبه می کند و این درسی است بزرگ برای همه انسانها مخصوصا کسانی که مصدر کاری هستند و با گروه زیادی سر و کار دارند.



آیه و ترجمه

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُكَ أَوَّلُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بَعْدَ أَنَّهُمْ قَالُوا بَعْدَ مَا نَبَّأُوهُم بِالْحَقِّ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرُسُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾

ترجمه :

- ۹۱ - آیا کسی که میداند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند!
- ۹۲ - آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.
- ۱۲ - و آنها که پیوندهائی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند، و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند. ۲۲ - و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبائی می کنند، و نماز را برپا میدارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند، و با حسنات، سیئات را از میان می برند، پایان نیک سرای دیگر از آن آنهاست.





۳۲ - باغهای جاویدان بهشت که وارد آن می شوند و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها، و فرشتگان از هر دری بر آنان
 ۴۲ - (و به آنها می گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان چه پایان خوب این سرا نصیبتان شد!.

تفسیر:

درهای هشتگانه بهشت و برنامه اولوا الالباب .
 در آیات مورد بحث ، ترسیم و تجسمی از جزئیات برنامه های سازنده طرفداران حق به چشم میخورد که بحث آیات گذشته را تکمیل می نماید.
 در اولین آیه مورد بحث به صورت يك استفهام انکاری می فرماید: (آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است ، همانند کسی است که نابینا است) ؟ (ا فمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى) .
 چه تعبیر جالبی ؟ نمی گوید: آیا کسی که می داند که این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی داند ، بلکه می گوید آیا کسی که این را می داند همانند اعمی است ؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچوجه امکان پذیر نیست مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد ، و گرنه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم چهره آفتاب را نبیند و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است .

و لذا در پایان آیه اضافه می کند: ، (تنها کسانی متذکر می شوند که اولوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه اند) . (انما يتذكر اولوا الالباب) .

(الباب) جمع (لب) به معنی (مغز) هر چیز است ، بنابراین نقطه مقابل اولوا الباب افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ با تاکید هر چه بیشتر ، مردم را دعوت به فراگیری علم و مبارزه با جهل می کند ، چرا که افراد فاقد علم را نابینا و اعمی



شمرده است .

سپس به عنوان تفسیر (اولوا الالباب) ریز برنامه های طرفداران حق را بیان کرده و قبل از هر چیز انگشت روی مساله وفای به عهد و ترك پیمان شکنی گذارده ، می گوید: (آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند) (الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون الميثاق) .

شك نیست که عهدالله (عهد الهی) معنی وسیعی دارد: هم شامل عهدهای فطری و پیمانهائی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می شود (همانند فطرت توحید و عشق به حق و عدالت و هم پیمانهای عقلی یعنی آنچه را که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و عقل از حقایق عالم هستی و مبدء و معاد درك می کند، هم پیمانهای شرعی یعنی آنچه را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مؤمنان در رابطه با اطاعت فرمانهای خداوند و ترك معصیت و گناه پیمان گرفته همه را شامل می گردد.

و طبیعی است که وفا به پیمانهائی که انسان با دیگر انسانها میندد، نیز در این مجموعه وارد است ، چرا که خدا فرمان داده که این پیمانها نیز محترم شمرده شود، بلکه هم در پیمانههای تشریعی داخل است و هم در پیمانههای عقلی . دومین ماده برنامه آنها، حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست ، چنانکه می فرماید: (آنها کسانی هستند که پیوندهائی را که خداوند امر به حفظ آن کرده برقرار می دارند) (والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل) .

تعبیری از این وسیع تر در این زمینه نمی توان پیدا کرد، چرا که انسان ارتباطی با خدا، ارتباطی با پیامبران و رهبران ، ارتباطی با سایر انسانها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و هموعان دارد، و ارتباطی نیز با خودش ، دستور فوق می گوید باید همه این پیوندها را محترم شمرد، حق همه را ادا کرد، و کاری که منجر به قطع یکی از این پیوندها می شود انجام نداد.

در حقیقت انسان يك موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست بلکه سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه ها و ارتباطها تشکیل می دهد. از یکسو با





آفریننده این دستگاه پیوند دارد که اگر ارتباطش را از او قطع کند نابود می شود همانگونه که نور يك چراغ با قطع شدن خط ارتباطی آن با مبدء مولد برق . بنابراین همان طوری که از نظر تکوینی پیوند با این مبدء بزرگ دارد از نظر اطاعت فرمان و تشریع نیز باید پیوند خود را برقرار کند.

از سوئی دیگر پیوندی با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوا دارد، که قطع آن او را در بیراهه ها سرگردان می کند.

از سوی سوم پیوندی با تمام جامعه انسانیت و بخصوص با آنها که حق بیشتری بر او دارند همانند پدر و مادر و خویشاوندان و دوستان و استاد و مربی .

و از سوی چهارم پیوندی با نفس خویش دارد، از نظر اینکه مامور به حفظ مصالح خویشتن و ترقی و تکامل آن شده است .

برقرار ساختن هر يك از این پیوندها در واقع مصداق یصلون ما امر الله به ان یوصل است و قطع هر يك از این پیوندها، قطع ما امر الله به ان یوصل است ، چرا که خدا دستور وصل همه این پیوندها را داده است .

از آنچه گفتیم ضمناً تفسیر احادیثی که در رابطه با این آیه وارد شده است روشن می شود که گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد و زمانی به همه افراد با ایمان !

مثلاً در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از آنحضرت در باره تفسیر (الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل) سؤال شد فقال قرابتك (فرمود: منظور خویشاوندان تو است) .

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: نزلت فی رحم آل محمد و قد یكون فی قرابتك : (این جمله در باره پیوند با آل محمد صادر شده است و گاهی در خویشاوندان و بستگان تو نیز هست) .

جالب اینکه در پایان این حدیث می خوانیم که امام فرمود: فلا تكونن ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد: (از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانی) .



این جمله اشاره روشنی به وسعت معانی آیات قرآن است که مکرر خاطر - نشان کرده ایم باز در حدیث سومی از همان پیشوای بزرگ می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هو صلة الامام فی کل سنة بما قل او کثر ثم قال و ما ارید بذلک الا تذکیتکم : (منظور برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر سال از طریق کمک مالی است ، کم باشد یا زیاد، سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاک و پاکیزه کنم) .

سومین و چهارمین برنامه طرفداران حق آنست که (آنها از پروردگارشان ، خشیت دارند و از بدی حساب در دادگاه قیامت میترسند) (و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب) .

در اینکه میان (خشیت) و (خوف) چه تفاوتی وجود دارد، با اینکه هر دو نزدیک به یکدیگر است بعضی گفته اند: خشیت ، خوف است که توام با احترام طرف و توام با علم و یقین باشد، و لذا در قرآن این حالت مخصوص دانشمندان شمرده شده است ، ، انما یخشى الله من عباده العلماء:

(از میان بندگان خداوند، تنها علما و دانشمندان از او خشیت دارند) (فاطر - ۸۲) . ولی با توجه به موارد استعمال کلمه خشیت در قرآن که در آیات بسیاری به کار رفته است روشن می شود که درست به همان معنی خوف به کار رفته و بصورت مرادف با آن استعمال شده است .

در اینجا يك سؤال پیش می آید و آن اینکه آیا ترس از پروردگار چیزی جز ترس از حساب و مجازات او هست ، با اینحال چه تفاوتی میان یخشون ربهم و (یخافون سوء الحساب) وجود دارد؟ پاسخ این است که ترس از خداوند الزاما همیشه به معنی ترس از مجازات و حساب او نیست ، بلکه عظمت مقام او و احساس سنگین بودن وظیفه بندگی (حتی بدون توجه به مجازات و کیفر) در دلهای افراد با ایمان خود بخود ایجاد یکنوع حالت ترس و وحشت می کند، ترسی زائیده ایمان و آگاهی از عظمت خدا و احساس مسئولیت در برابر او (آیه ۸۲ فاطر ممکن است اشاره به همین معنی باشد) .



سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید در رابطه با سوء الحساب است ، آیا براستی در قیامت به هنگام محاسبه اعمال افراد، (بد حسابی) وجود دارد؟! پاسخ این سؤال را در چند آیه قبل که عین این کلمه به کار رفته بود، بیان کردیم و گفتیم : منظور از آن رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات و به اصطلاح مو را از ماست کشیدن می باشد، و حدیث جالبی نیز در همین زمینه وارد شده بود که در آنجا بیان شد.

و همانگونه که در آنجا گفتیم این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سوء الحساب ، محاسبه توام با سرزنش و توبیخ باشد، و بعضی سوء الحساب را به معنی سوء الجزاء یعنی پاداش بد تفسیر کرده اند همانگونه که میگوئیم حساب فلان کس را کف دستش بگذار یعنی مجازاتش کن .

این احتمال را نیز دادیم که سوء الحساب ، يك مفهوم جامع داشته باشد و همه این معانی را شامل شود.

(پنجمین) برنامه آنها استقامت است ، در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترك گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد آنهم صبر و استقامتی برای جلب خشنودی پروردگار، و لذا می فرماید: آنها کسانی هستند که بخاطر جلب رضایت پروردگارشان صبر و استقامت به خرج دادند، (و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم) .

کرارا مفهوم (صبر) را که (استقامت به معنی وسیع کلمه) است ، یادآور شده ایم و اما تعبیر به (وجه ربهم) یکی از دو معنی را میرساند:

نخست اینکه وجه در این گونه موارد به معنی (عظمت) است ، همانگونه که به (نظر) و (رای) مهم گفته می شود هذا وجه الرأى : (یعنی این رأی مهمی است و این شاید به خاطر آنست که وجه در اصل به معنی صورت است و صورت انسان مهمترین قسمت ظاهری بدن او است ، زیرا اعضای مهم گویائی و بینائی و شنوائی در آن قرار گرفته است .

دیگر اینکه (وجه رب) در اینجا به معنی (رضایت و خشنودی پروردگار) است ،



یعنی آنها به خاطر جلب رضای حق در برابر همه مشکلات صبر و استقامت بخرج می دهند، استعمال وجه در این معنی، به خاطر آن است که انسان هنگامی که می خواهد جلب رضایت کسی را کند صورت او را به خود متوجه می سازد، (بنابراین وجه در اینجا جنبه کنائی دارد).

در هر صورت این جمله دلیل روشنی است بر اینکه صبر و شکیبائی و بطور کلی هر گونه عمل خیر در صورتی ارزش دارد که (ابتغاء وجه الله) و برای خدا باشد، و اگر انگیزه های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم که او آدم با استقامت و نیکوکاری است، و یا حتی برای ارضای غرور خود، کاری را انجام دهد بی ارزش است.

و به گفته بعضی از مفسران گاهی انسان در برابر حوادث ناگوار صبر می کند تا مردم بگویند چقدر با استقامت است؟ و گاهی از ترس اینکه نگویند چه آدم کم ظرفیتی است؟ و گاهی به خاطر اینکه دشمنان شمتاتش نکنند، و گاهی به خاطر اینکه میدانند بیتابی و جزع بیهوده است، و گاهی به خاطر اینکه چهره مظلومیت به خود بگیرد، و بیاری او برخیزند، هیچیک از این امور دلیل بر کمال نفس انسانی نیست.

اما هنگامی که به خاطر اطاعت فرمان خدا و اینکه هر حادثه ای در زندگی رخ می دهد دلیل و حکمتی دارد صبر و استقامت به خرج می دهد آنچنان که عظمت حادثه را در هم می شکند، و از گشودن زبان به کفران و آنچه دلیل به جزع است خودداری می کند، این همان صبری است که در آیه فوق به آن اشاره شده و ابتغاء وجه الله محسوب می شود.

(ششمین) برنامه آنها این است که (آنها نماز را بر پا میدارند) (و اقاموا الصلوة). گرچه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد الله، و حتی مصداق زنده ای برای حفظ پیوندهای الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤثر است، در این جمله و جمله های بعد روی آنها انگشت گذارده





شده .

چه چیز مهمتر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار و زنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق، مایه بگیرد، آری نماز همه این برکات و آثار را دارد.

و به دنبال آن (هفتمین) برنامه حقجویان را با این عبارت بیان می کند (آنها کسانی هستند که از آنچه به آنان روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند) (و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه).

تنها در این آیه نیست که مساله انفاق یا زکات، به دنبال نماز قرار می گیرد، در بسیاری از آیات قرآن این ترادف به چشم می خورد، چرا که یکی پیوند انسان را با خدا و دیگری پیوند او را با (خلق) محکم می کند.

در اینجا توجه به جمله (مما رزقناهم) که هر گونه موهبتی را اعم از مال، علم، قدرت، موقعیت و نفوذ اجتماعی و غیر آن را شامل می شود لازم است، چرا که انفاق نباید يك بعدی باشد بلکه در تمام ابعاد و همه مواهب انجام گیرد.

تعبیر به (سرا و علانیه) (پنهان و آشکار) اشاره دیگری به این واقعیت است که آنها در انفاقهای خود به کیفیتهای آن نیز نظر دارند، چرا که گاهی اگر انفاق پنهانی صورت گیرد بسیار مؤثرتر است، و این در مواردی است که حفظ حیثیت طرف چنین ایجاب می کند و یا نسبت به انفاق کننده که مصون از ریا و نشان دادن عمل بد دیگران باشد و گاه اگر آشکار انجام گیرد اثرش وسیعتر و بیشتر خواهد بود، و این در مواردی است که باعث تشویق دیگران به این کار خیر و تاسی و اقتدا به او شود و يك عمل خیر او سبب دهها یا صدها یا هزاران کار خیر مشابه گردد.

و از اینجا روشن می شود که قرآن در انجام يك عمل مثبت آنچنان باریک بین است که تنها به اصل کار توجه نمی کند، بلکه تاکید دارد که هم اصل عمل



خیر باشد و هم کیفیت انجام آن (در مواردی که يك کار ممکن است با کیفیات مختلفی انجام گیرد).

بالاخره (هشتمین) و آخرین برنامه آنها این است که (آنها بوسیله حسنات)، (سیئات) خود را از میان می برند (و یدرئون بالحسنة السيئة). به این معنی که به هنگام ارتکاب يك گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن و ندامت و استغفار قناعت نمی کنند، بلکه عملاً در مقام جبران بر می آیند، و هر اندازه گناه و لغزش آنها بزرگتر باشد به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می دهند، تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند. (یدرئون) از ماده (درء) (بروزن زرع) به معنی دفع کردن است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمی کنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی، او را شرمنده و وادار به تجدید نظر کنند، همانگونه که در آیه ۵۳ سوره فصلت می خوانیم: ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولی حميم: (بدی را به آنچه نیکوتر است از خود دور ساز که در این هنگام کسی که میان تو و او دشمنی و عداوت است تغییر چهره می دهد گوئی دوست صمیمی تو است)!. در عین حال هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث در صدد بیان هر دو معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز احادیثی به مضمون هر دو تفسیر وارد شده است. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که به معاذ بن جبل فرمود: اذا عملت سيئة فاعمل بجانبها حسنة تمحها: (هنگامی که کار بدی کردی در کنار آن کار خوبی انجام ده که آنرا محو کند).

و در نهج البلاغه می خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: عاتب اخاك بالاحسان اليه و اردد شره بالانعام عليه: (برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است بوسیله نیکی سرزنش کن، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان).

البته باید توجه داشت این يك حکم اخلاقی و مخصوص به مواردی است که



این گونه برنامه ها مؤثر واقع می شود، و گر نه اجرای حدود و کیفر بدکاران که به عنوان يك قانون در قوانین اسلامی آمده است، در همه کسانی که مشمول آن هستند یکسان اجرا می شود.

و در پایان آیه پس از ذکر برنامه های مختلف گذشته، اشاره به عاقبت کار (اولوا الالباب) و اندیشمندان و طرفداران حق و عاملان به این برنامه ها کرده می فرماید: (عاقبت نيك سراى دیگر از آن آنهاست) (اولئك لهم عقبى الدار):

آیه بعد توضیحی است برای این سرانجام نيك و عاقبت خیر می گوید: (سرانجام کار آنها باغهای جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها) (جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم).

و چیزی که این نعمتهای بزرگ و بی پایان را تکمیل می سازد، این است که (فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند) (و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب). و به آنها می گویند: (سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان) (سلام علیکم بماصبرتم).

آن صبرها و استقامتهای شما در راه انجام وظائف و مسئولیتها و تحمل شدائد و مصائب بود که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود، نه جنگ و نزاعی، و نه خشونت و دعوائی، همه جا امن و امان است،

و همه چیز به روی شما لبخند میزند و آرامش خالی از هر گونه پریشانی خاطر اینجاست!.

و در پایان می فرماید: (چه پایان نيك و چه عاقبت خوبی)؟ (فنعیم عقبى الدار).

نکته ها:

۱ - چرا تنها صبر ذکر شده است ؟



جمله سلام علیکم بما صبرتم می گوید درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است که می گویند سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامتتان ، در حالی که در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آنها اشاره شده ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است . نکته این موضوع را از بیان زنده و پرمغز علی (علیه السلام) می توان دریافت : ان الصبر من الايمان كالراءس من الجسد ولا خیر فی جسد لا راءس معه ولا فی ایمان لا صبر معه : (صبر نسبت به ایمان مانند سر است در مقابل تن ، تن بیسر بقائی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت) .

در حقیقت پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی ، همان شکیبائی و استقامت است و اگر آن نباشد هیچکدام از آنها به سامانی نمیرسد ، چرا که در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی است که جز با نیروی استقامت نمی توان بر آنها پیروز شد ، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است ، و نه حفظ پیوندهای الهی ، و نه ترس از خدا و دادگاه قیامت ، و نه اقامه صلوٰة و انفاق از مواهب الهی ، و نه جبران خطاها بوسیله حسنات !

۲ - درهای بهشت .

هم از آیات قرآن و هم از روایات به خوبی استفاده می شود که بهشت درهائی دارد ، ولی این تعدد درها نه به خاطر آن است که عده وارد شوندگان به بهشت آن گونه اند که اگر بخواهند از يك در وارد شوند تولید زحمت می کند ، و نه از جهت آن است که یکنوع تفاوت گروهی و طبقاتی وجود دارد ، که هر گروهی موظفند از يك در وارد شوند ، و نه برای نزدیکی و دوری راه است ، و نه به خاطر زیبایی و تنوع به خاطر کثرت درها ! اصولا درهای بهشت همانند درهای دنیا که در مدخل باغها و قصرها و خانه ها میگذارند نیست .

بلکه این درها اشاره به اعمال و کارهائی است که سبب ورود به بهشت می شوند ، و لذا در پاره ای از اخبار می خوانیم که (بهشت درهائی به نامهای مختلف دارد ، از جمله : دری دارد که به عنوان باب المجاهدین ! (در مجاهدان) نامیده





می شود، و مجاهدان مسلح به همان سلاحی که با آن جهاد کردند از آن در وارد بهشت می شوند و فرشتگان به آنها خوش آمد می گویند)!.
از امام باقر (علیه السلام) در حدیثی می خوانیم: و اعلموا ان للجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها مسيرة اربعين سنة: (بدانید که بهشت هشت در دارد که عرض هر دری از آنها به اندازه چهل سال راه است)!.
این خود نشان می دهد که (در) در این گونه موارد، مفهومی وسیعتر از آنچه در تعبیرات روزانه گفته می شود دارد.

و جالب اینکه در قرآن می خوانیم که جهنم (هفت) در دارد (لها سبعة ابواب) (حجر - ۴۴) و طبق روایات بهشت دارای (هشت) در است، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت و بهشت جاویدان از طرق وصول به جهنم بیشتر است، و رحمت خدا بر غضب او پیشی می گیرد (یا من سبقت رحمة غضبه) (جوشن کبیر). و جالبتر اینکه در مورد برنامه های (اولوا الالباب) در آیات فوق نیز اشاره به هشت برنامه شده بود که هر کدام از آنها در واقع دری از درهای بهشت و طریقی برای وصول به سعادت جاودان است.

۳ - بستگان بهشتیان به آنها ملحق می شوند.

نه تنها آیه فوق که بعضی دیگر از آیات قرآن نیز صریحا این مطلب را بیان می کند که در جمع بهشتیان، پدران و همسران و فرزندان آنها که صالح بوده اند وارد می شوند، و این در حقیقت برای تکمیل نعمتهای الهی بر آنان است، تا هیچ کمبودی حتی از نظر فراق افراد مورد علاقه خود نداشته باشند، و از آنجا که در آن سرا که سرای نوین و متکاملی است همه چیز تازه و نو می شود آنها نیز با چهره های تازه و نو و محبت و صمیمیتی داغتر و گرمتر وارد می شوند، محبتی که ارزش نعمتهای بهشتی را چند برابر می کند.

گرچه در آیه فوق تنها پدران و فرزندان و همسران ذکر شده اند، ولی در واقع همه بستگان در این جمع، جمعند، چرا که حضور فرزندان و پدران بدون حضور برادران و خواهران و حتی سایر بستگان ممکن نیست، و این مطلب با کمی دقت



روشن می شود، زیرا هر گاه کسی بهشتی باشد پدر صالح او نیز به او ملحق می شود، و از آنجا که پدر صالح بهشتی است، همه فرزندان او به او می پیوندند و به این ترتیب برادران به هم ملحق می شوند. و با همین محاسبه سایر بستگان نیز در آن جمع حضور خواهند داشت (دقت کنید).

۴ - جنات عدن چیست ؟

(جنات) به معنی باغها و (عدن) به معنی (توقف طولانی) است و در اینجا به معنی ابدیت است، و اینکه به معدن، معدن می گویند به خاطر توقف طولانی موادی در آن مکان است.

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت برای بهشتیان سرای ابدی و جاویدان است، ولی همانگونه که در ذیل آیه ۲۷ سوره توبه گفتیم از پاره ای از آیات قرآن بر می آید که جنات عدن محل خاصی است از بهشت. که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد، و تنها سه گروه در آنجا ساکن می شوند: (پیامبران) و (صدیقان) یعنی یاران خاص آنها، و شهداء.

۵ - شستن آثار گناه.

در اینکه (حسنات) و (سیئات) اجمالا روی یکدیگر اثر متقابل دارند شکی نیست، و ما حتی نمونه های این موضوع را در زندگی روزمره خود میابیم، گاه می شود که انسان سالیان دراز زحمت میکشد، و با تحمل مشقت فراوان سرمایه های میاندوزد، اما با يك ندانم کاری یا هوسبازی، یا بیمبالاتی آنها را از دست می دهد، این چیزی جز نابود کردن حسنات مادی سابق نیست که در قرآن از آن تعبیر به (حبط) شده است.

و گاه به عکس، انسان مرتکب اشتباهات فراوانی می شود، و بار خسارتهای سنگینی را بر اثر آنها بدوش میکشد، اما با يك عمل عاقلانه و حساب شده، و یا مجاهده شجاعانه، همه آنها را جبران مینماید، چنانکه مثلا در مسیر همین انقلاب اسلامی که در عصر و زمان خود با آن مواجه بودیم کسانی را دیدیم که مرتکب گناهان فراوانی در نظام ظالم و جبار سابق شده بودند و به همین عنوان





نیز در زندان بودند، اما به هنگام بروز جنگ با دشمنان مملکت ، آنها را بخاطر تخصصهای نظامیشان به میدان دعوت کردند، آنها نیز با شجاعت و فداکاری بی نظیری ضربات مهلکی بر پیکر دشمن وارد ساختند، و در این میان بعضی شهید شدند، و بعضی ماندند و در هر دو صورت گذشته خود را جبران نمودند. در آیات مورد بحث که می فرماید: و یدرئون بالحسنة السيئة (اندیشمندان با ایمان ، سیئات خود را با حسنات دفع می کنند) نیز به همین مطلب اشاره شده است .

چرا که انسان غیر معصوم ، خواه ناخواه گرفتار لغزشهایی می شود اما، مهم آنست که بعد از آن به فکر جبران باشد، نه تنها آثار اجتماعی گناه را با اعمال خیرش بشوید بلکه آن تاریکی و ظلمتی که از گناه بر قلب و روان آدمی مینشیند آنرا نیز با حسنات پاک کند، و به نورانیت و صفای فطری بازگرداند. این کار در لسان قرآن به عنوان (تکفیر) (پوشاندن) و پاک کردن نامیده می شود (در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۹۶ به بعد توضیحات دیگری نیز در این زمینه داده ایم) .

البته همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم جمله و یدرئون بالحسنة ممکن است اشاره به يك فضیلت اخلاقی مهم دیگر باشد و آن اینکه اولوالالباب ، بدی دیگران را با بدی پاسخ نمی دهند، و بجای انتقام ، گرفتن ، نیکی می کنند، تا طرف ، خود شرمنده و شرمسار گردد و به سوی پاکی باز گردد و خویش را اصلاح کند.



آیه و ترجمه

وَالَّذِينَ يَقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ ﴿٢٦﴾

ترجمه:

۵۲ - و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور برقراری آن را داده قطع می کنند: و در روی زمین فساد مینمایند، لعنت برای آنهاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت !
 ۶۲ - خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع و برای هر کس بخواهد (و مستحق ببیند) تنگ قرار می دهد ولی آنها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است .

تفسیر:

دنیا پرستان تبهکار!
 از آنجا که نیک و بد همواره با مقایسه یکدیگر به خوبی روشن می گردد پس از ذکر صفات (اولوا الالباب) و حقطلبان که در آیات گذشته مشروحا آمد، در قسمتی از آیات مورد بحث، بخشی از صفات اصلی مفسدان و آنها که عقل و اندیشه واقعی خود را از دست داده اند بیان میدارد، و می گوید: (و آنها که عهد الهی را بعد





از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که خدا فرمان به برقراری آن داده، قطع می کنند، و در روی زمین افساد مینمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آنهاست (و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار).
و در حقیقت تمام مفاسد عقیدتی و علمی آنها در سه جمله فوق، خلاصه شده است :

۱ - شکستن پیمانهای الهی که شامل پیمانهای فطری، و پیمانهای عقلی، و پیمانهای تشریعی می شوند.

۲ - قطع رابطه ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق، و رابطه با خویشان

۳ - آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است، فساد در روی زمین است. کسی که پیمانهای خدا را بشکند، و پیوندها را از هر سو ببرد، آیا کاری جز فساد انجام خواهد داد؟!

این تلاشها و کوششها از ناحیه این گروه به خاطر رسیدن به مقاصد مادی، و یا حتی خیالی، صورت می گیرد، و به جای اینکه آنها را به هدف ارزنده ای نزدیک کند، دور می سازد، چرا که لعنت به معنی دوری از رحمت خدا است.

جالب اینکه در این آیه و آیه گذشته، دار (خانه و سرا) به صورت مطلق آمده است، اشاره به اینکه سرای واقعی در حقیقت، سرای آخرت است چرا که هر سرای دیگر (البته خلل می گیرد)!

در آیه بعد اشاره به این می کند که روزی و زیادی و کمی آن، بدست خدا است: (خداوند روزی را برای هر کس بخواهد وسیع، و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می دهد) (الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).

اشاره به اینکه آنها که به خاطر جلب در آمد بیشتر در روی زمین فساد می کنند، پیوندهای خدائی را می برند، و عهد الهی را میشکنند تا در آمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن



بدست خدا است .

این جمله علاوه بر این می تواند پاسخ به سؤالی که صریحا در آیه ذکر نشده است ، باشد و آن اینکه بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل ، در آیات قبل ، این سؤال پیش می آید: چگونه خداوند همه اینها را از مواهب و روزیهای خود برخوردار می سازد؟!.

آیه در پاسخ این سؤال می گوید: روزی و کم و زیاد آن دست خدا است ، و به هر صورت متاعی است زودگذر، آنچه باید روی آن حساب کرد، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است .

ولی به هر حال نکته مهم این است که (مشیت الهی) در زمینه روزیها این نیست که خدا بی حساب و بدون استفاده از اسباب ، به کسی روزی فراوان دهد و یا روزی او را کم کند، بلکه مشیت او بر این قرار گرفته است که آنرا در لابلای اسباب این جهان جستجو کند که (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها)!

سپس اضافه می کند که (پیمان شکنان و مفسدان فی الارض ، تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت ، متاع ناچیزی بیش نیست) (و فرحوا بالحیوة الدنیا و ما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع) . ذکر (متاع) به صورت (نکره) برای بیان ناچیز بودن آنست ، همانگونه که در فارسی میگوئیم فلان موضوع متاعی بیش نیست ، یعنی متاعی بیارزش !.

نکته ها:

۱ - مفسد فی الارض کیست ؟

فساد که نقطه مقابل صلاح است ، به هر گونه تخریب و ویرانگری گفته می شود، و به گفته (راغب) در (مفردات) ، الفساد خروج الشیء عن الاعتدال قلیلا کان او کثیرا، و یضاده الصلاح ، و يستعمل ذلك فی النفس و البدن و الاشیاء الخارجة عن الاستقامة : (فساد هر گونه خارج شدن اشیاء از حالت اعتدال است ، کم باشد یا



زیاد، و نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیائی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود).

بنابراین تمام نابسامانی هائی که در کارها ایجاد می گردد، و همه افراط و تفریطها در کل مسائل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است.

در قرآن مجید نیز در بسیاری از موارد (فساد) و (صلاح) در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، در سوره شعراء آیه ۲۵۱ می خوانیم الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون: (آنها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند).

در سوره بقره آیه ۰۲۲ می فرمایند: و الله یعلم المفسد من المصلح: (خداوند مفسدان را از مصلحان می شناسد).

و در سوره اعراف آیه ۲۴۱ می خوانیم: و اصلح و لا تتبع سیل المفسدین: (اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن).

در بعضی از موارد ایمان و عمل صالح را در برابر فساد قرار داده است، ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض: (آیا آنها را که ایمان و عمل صالح بجا آوردند همانند مفسدان فی الارض قرار دهیم) (سوره ص آیه ۷۲). از سوی دیگر در بسیاری از آیات قرآن، (فساد) با کلمه (فی الارض)، همراه ذکر شده که نشان می دهد، نظر به جنبه های اجتماعی مساله است، این تعبیر در بیست و چند مورد از قرآن به چشم می خورد.

و از سوی سوم (فساد و افساد) در آیات مختلف قرآن مجید با گناهان دیگری که شاید غالبا جنبه مصداق دارد ذکر شده که بعضی از این گناهان فوق العاده بزرگ و بعضی از آن کوچکتر است مثلا: گاهی همدریف با جنگ با خدا و پیامبر آمده است مانند انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا (مائده - ۳۳).

و گاهی همدریف با هلاک کردن حرث و نسل (انسانها و زراعتها) و اذا تولى سعى فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل (بقره - ۵۰۲).

و زمانی در کنار قطع پیوندهائی که خدا به آن فرمان داده است مانند الذین



ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فى الارض (بقره - ۷۲).

و گاه در کنار برتری جوئی و سرکشی قرار گرفته تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فسادا: (این سرای آخرت است ، که آن را برای کسانی قرار میدهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد ندارند) (قصص - ۳۸).

گاه (فرعون) را مفسد می شمارد، و بهنگام توبه کردن در حال غرق شدنش در نیل می گوید: الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين : هم اکنون ایمان می آوری در حالی که قبلا گناه کردی و از مفسدان بودی (یونس - ۱۹).

و نیز این کلمه (فساد فى الارض) گاه در مورد سرقت به کار رفته ، همانگونه که در داستان برادران یوسف می خوانیم که پس از اتهامشان به سرقت گفتند: تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فى الارض و ما كنا سارقين : (بخدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در زمین مصر فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده ایم) (یوسف - ۳۷).

و گاه در مورد همدریف کمفروشی بیان شده همانگونه که در داستان شعیب می خوانیم و لا تبخسوا الناس اشيائهم و لا تعثوا فى الارض مفسدين : (کم فروشی نکنید و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد نکنید) (هود - ۵۸).

و بالاخره گاهی به معنی به هم ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش آمده است لو كان فيهما الالهة الا الله لفسدتا: (اگر در زمین و آسمان غیر از خداوند یگانه الله ، خدایان دیگری بودند فاسد می شدند) (انبیاء - ۲۲).

از مجموع این آیات که در سوره های مختلف قرآن آمده به خوبی استفاده می شود که فساد به طور کلی ، يافساد فى الارض يك معنی بسیار وسیع دارد که بزرگترین جنایات همچون جنایات فرعون و سایر جباران ، و کارهای کمتر از آن را و حتی گناهان همچون کمفروشی و تقلب در معامله را شامل می شود، و البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هر گونه خروج از حد اعتدال را شامل می شود، این وسعت کاملاً قابل درک است .





و با توجه به اینکه مجازاتها باید با میزان جرم ، مطابقت داشته باشد روشن می شود که هر گروهی از این مفسدان باید یکنوع مجازات شوند و مجازات همه یکنواخت نیست .

حتی در آیه ۳۳ سوره مائده که (مفسد فی الارض) با (محارب با خدا و پیامبر) همراه ذکر شده ، چهار نوع ، مجازات می بینیم که حتما حاکم شرع باید در هر مورد مجازاتی را که با مقدار جنایت متناسب است برگزیند (کشتن - بدار آویختن - قطع ایدی و ارجل - و تبعید) فقهای ما در بحث محارب و مفسد فی الارض شرائط و حدود این مجازاتها را در کتب فقهی مشروحا بیان کرده اند.

و نیز برای ریشه کن کردن این گونه مفاسد، در هر مورد باید به وسیله ای متشبث شد، گاهی نخستین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، یعنی نصیحت و اندرز و تذکرات ، کافی است ، ولی زمانی هم فرا می رسد که باید به آخرین درجه شدت عمل یعنی جنگ متوسل شد.

ضمنا تعبیر به فساد فی الارض ما را به يك واقعیت در زندگی اجتماعی انسانها رهنمون می شود و آن اینکه مفاسد اجتماعی ، معمولا موضعی نخواهند بود و در يك منطقه نمی توان آنها را محصور ساخت ، بلکه در سطح اجتماع و در روی زمین گسترش پیدا می کنند و از يك گروه به گروه دیگر سرایت خواهد کرد.

این نکته نیز از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران پایان دادن به هر گونه فساد در ارض (به معنی وسیعش) بوده است آنچنانکه از قول شعیب پیامبر بزرگ الهی می خوانیم : ان ارید الا اصلاح ما استطعت او در برابر فساد آن قوم سرکش می گوید تنها هدف من این است که تا آنجا که در قدرت دارم به مبارزه با فساد بر خیزم و اصلاح کنم (هود - ۸۸).

۲ - روزی بدست خدا است اما...!

تنها آیات فوق نیست که می گوید کم و زیاد روزی بدست خدا است ، از آیات مختلف دیگر قرآن نیز همین معنی ، به خوبی استفاده می شود که خدا روزی هر کس را بخواهد وسیع و روزی هر کس را بخواهد محدود می سازد، اما این سخن



به آن معنی نیست که بعضی از جاهلان پنداشته اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه ای نشست تا خدا آنچه مقدر است برساند، این گونه افراد که تفکر منفیشان دستاویز خوبی است برای آنها که مذهب را مخدر میدانند، از دو نکته اساسی غافلند:

نخست اینکه خواستن و مشیت و اراده الهی که در این آیات به آن اشاره شده يك مساله دلبخواه و بی حساب نیست ، بلکه همانگونه که سابقا هم گفته ایم مشیت خداوند از حکمت او جدا نیست و همیشه روی حساب لیاقتها و شایستگیها است .

دیگر اینکه : این مساله به معنی نفی عالم اسباب نمی باشد، چرا که عالم اسباب یعنی جهان تکوین ، نیز خواست خدا و مشیت تکوینی خدا است ، و هیچگاه از مشیت تشریعی او جدا نخواهد بود.

به عبارت روشنتر اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی ، مشروط به شرائطی است که بر زندگی انسانها حکمفرماست ، و تلاشها و کوششها و اخلاصها و فداکاریها، و به عکس سستی و تنبلی و بخل و آلودگی نیتها، نقش تعیین کننده ای در آن دارد، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی و کوشش و تلاش و فعالیت خود شمرده ، و بهره او را از زندگی به میزان سعی و تلاشش میداند . لذا در کتاب وسائل الشیعه در کتاب تجارت و کسب و کار بابی در زمینه تلاش و کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان میدارد، نیز ابواب دیگری در مذمت بیکاری ، پرخوابی ، تنبلی در طریق تحصیل نیازمندیهای زندگی منعقد ساخته است .

از جمله در حدیثی که از امیر مؤمنان (علیه السلام) در این ابواب نقل شده می خوانیم که فرمود: ان الاشیاء لما ازدوجت ازدوج الکسل والعجز فتتجا بینهما الفقر: (هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها بنام (فقر) متولد شد!).

و در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : لا تکسلوا فی طلب





معایشکم فان آبائنا كانوا یرکضون فیہا و یطلبونہا : (در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید چرا کہ پدران و نیاکان ما بہ دنبال آن میدویدند و آنرا طلب می کردند)!

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : انی لا بغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیاہ ، و من کسل عن امر دنیاہ فهو عن امر آخرتہ اکسل : (من مردی را کہ در کار دنیایش تنبل باشد مبعوض میدارم ، کسی کہ در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمرہ اش بزودی نصیب او می شود) در کار آخرتش تنبل تر است) .

و نیز از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است کہ فرمود: ان الله تعالى لیبغض العبد النوام ، ان الله لیبغض العبد الفارغ : (خداوند بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد).



آیه و ترجمه

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا فِي مِثَابِ ﴿٢٩﴾

ترجمه :

۷۲ - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است ؟ بگو خداوند هر کس را بخواهد گمراه ، و هر کس را که به سوی او باز گردد هدایت می کند (کمبود در معجزه نیست لجاجت آنها مانع است) .
۸۲ - آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است ، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش مییابد !
۹۲ - آنها که ایمان آوردند ، و عمل صالح انجام دادند پاکیزه ترین (زندگی) نصیبشان است و بهترین سرانجامها.

تفسیر :

یاد خدا مایه آرامش دلها است .
از آنجا که در این سوره بسیاری از بحثها پیرامون توحید و معاد و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، نخستین آیه مورد بحث بار دیگر به سراغ





مساله دعوت اسلام می رود و یکی از ایرادات منکران لجوج را بیان می کند و می گوید: (کافران می گویند چرا معجزه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است) (و يقول الذین كفروا لولا انزل علیه آية من ربه).

جمله (يقول) فعل مضارع است و دلیل بر این است که آنها این ایراد را بارها تکرار می کردند، و با اینکه کرارا معجزاتی از پیامبر دیده بودند (و وظیفه هر پیامبری این است که دلائلی بر حقانیت خود از معجزات ارائه دهد) باز هم بهانه می گرفتند و معجزات گذشته را نادیده گرفته و تقاضای معجزه جدید مورد نظر خودشان را داشتند.

به تعبیر دیگر آنها و همه منکران لجوج پیوسته به دنبال معجزات اقتراحی می روند انتظار دارند که پیامبر به صورت يك (خارق العاده گر) در گوشه ای بنشیند و هر يك از آنها از در وارد شوند، و هر معجزه ای مایل هستند پیشنهاد کنند او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد، و تازه آنها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند! در حالی که می دانیم وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ و تعلیم و هشدار و انذار است و خارق عادات اموری استثنائی هستند که به مقدار لازم و ضرورت، آن هم به فرمان خدا (نه به خواست پیامبر) انجام می گردد، ولی کرارا در آیات قرآن می خوانیم که گروه هائی از معاندان بی آنکه اعتنائی به این واقعیت داشته باشند، پیوسته مزاحم پیامبران می شدند و چنین درخواستهای را داشتند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: (ای پیامبر به اینها بگو که خداوند هر که را بخواهد گمراه می کند و هر کس که به سوی او باز گردد مشمول هدایتش قرار می دهد) (قل ان الله يضل من يشاء و يهدي اليه من اناب).

اشاره به اینکه کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست، چرا که بقدر کافی پیامبر ارائه معجزه کرده است، کمبود شما از درون وجود خودتان است، لجاجتها، تعصبها، جهاالتها، و گناهانی که سد راه توفیق می شود مانع از ایمان شما است.

بنابراین به سوی خدا باز گردید و انابه کنید، و پرده های جهل و غرور و خود خواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنار بزنید تا جمال حق را به روشنی



بینید، چرا که :

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره نشان تا نظر توانی کرد!

در آیه بعد تفسیر بسیار جالبی از (من اناب) (آنها که به سوی خدا بازگشته اند) بیان می کند: (اینان کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است) (الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله).

و بعد به عنوان يك قاعده کلی و اصل جاویدان و فراگیر می فرمود (آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می گیرد) (الا بذكر الله تطمئن القلوب).

و در آخرین آیه مورد بحث با ذکر سرنوشت و پایان کار افراد با ایمان مضمون آیات قبل را چنین تکمیل می کند: (آنهائی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین زندگی برای آنهاست و سرانجام کارشان بهترین سرانجامها خواهد بود) (الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب).

بسیاری از مفسران بزرگ کلمه (طوبی) را مؤنث (اطیب) دانسته اند که مفهومی بهتر و پاکیزه تر یا بهترین و پاکیزه ترین است، و با توجه به اینکه متعلق آن محذوف است مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود، نتیجه ای که با ذکر جمله (طوبی لهم) همه نیکیها و پاکیزهها برای آنان پیش بینی شده است، از همه چیز بهترینش: بهترین زندگی، بهترین نعمتها، بهترین آرامش، بهترین دوستان، و بهترین الطاف خاص پروردگار، همه اینها در گرو ایمان و عمل صالح است، و پاداشی است برای آنها که از نظر عقیده، محکم و از نظر عمل، پاک و فعال و درستکار و خدمتگذارند.

بنابراین تفسیرهای متعددی که جمعی از مفسران برای این کلمه ذکر کرده اند تا آنجا که در مجمع البیان ده معنی برای آن ذکر نموده همه در حقیقت مصداقهای مختلف این معنی وسیعند.

در روایات متعددی نیز می خوانیم طوبی درختی است که اصلش در خانه پیامبر یا علی (علیه السلام) در بهشت می باشد و شاخه های آن همه جا و بر سر همه مؤ





منان و برفراز همه خانه هایشان گسترده است ، که در واقع ممکن است تجسمی از آن مقام رهبری و پیشوائی آنان و پیوندهای ناگستنی میان این پیشوایان بزرگ و پیروانشان باشد که ثمره آن ، آنهمه نعمت گوناگون و متنوع است .
(و اگر می بینیم (طوبی) به صورت مؤنث ذکر شده ، نه (اطیب) که مذکر است به خاطر آن است که صفت برای حیات یا نعمت می باشد که هر دو مؤنث هستند).

نکته ها :

۱ - چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟
همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست ، و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است .
همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده ، و به هر دری میزند تا آن را پیدا کند ، و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق (صحیح) و (کاذب) جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد.

بعضی از دانشمندان می گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماریهای واگیردار همچون وبا از هر ده نفر که ظاهراً به علت و یا می میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً بخاطر ابتلای به بیماری و یا از بین می روند!

به طور کلی آرامش و دلهره ، نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد ، و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن ، و طرز بدست آوردن آرامش است .
تاریخ بشر پر است از صحنه های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به



هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده ، و تن به انواع اعتیادها داده است . ولی قرآن با يك جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن ترین و نزدیکترین راه را نشان داده و می گوید: (بدانید که یاد خدا آرامبخش دلها است) !. برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجه کنید:

عوامل نگرانی و پریشانی .

۱ - گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن ، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی ، و احتیاج ، همه اینها آدمی را رنج می دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال ، خداوند رحیم و مهربان ، خدائی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی ، خدائی داری توانا، قادر و مهربان .

۲ - گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد، نگرانی از گناهایی که انجام داده ، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است ، به او آرامش می دهد، به او می گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذر خواهی کن و در مقام جبران برای ، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن .

۳ - ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی ، او را نگران می سازد که من در برابر اینهمه دشمن نیرومند در میدان جهاد چکنم ؟ و یا در مبارزات دیگر چه می توانم انجام دهم ؟ اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود، قدرتی که برترین قدرتها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد، با خود می گوید آری من تنها نیستم ، من در سایه خدا، بینهایت قدرت دارم !.

قهرمانیهای مجاهدان راه خدا در جنگها، چه در گذشته ، چه در حال ، و سلحشوریهای اعجاب انگیز و خیره کننده آنان ، حتی در آنجائی که تك و تنها



بوده اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می شود. هنگامی که با چشم خود می بینیم و با گوش می شنویم که افسر رشیدی پس از يك نبرد خیره کننده، بینائی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می گوید که گوئی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می بریم.

۴ - گاهی نیز ریشه نگرانیهای آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان يك هدف بزرگ پذیرفته است، و تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند، نه از زندگی احساس پوچی می کند، و نه همچون افراد بی هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.

۵ - عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به يك هدف زحمت زیادی را متحمل می شود، اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد و در يك حالت اضطراب و نگرانی فرو می برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است، و به همه آنها ارج می نهد و برای همه پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶ - سوء ظننها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می برند، ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین می برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.

۷ - دنیا پرستی و دلباختگی در برابر رزق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسائل زندگی ساعتها و یا روزها و هفته ها فکر دنیا پرستان را نا آرام و مشوش می دارد.



اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با زهد و پارسائی سازنده و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می دهد، هنگامی که روح انسان (علی وار) آنگونه وسعت یابد که بگوید: دنیا کم هذه اهون عندی من ورقه فی فم جرادة تقضمها: (دنیاى شما در نظر من بى ارزشتر از برگ درختی است که در دهان ملخى باشد که آن را مى جود) نرسیدن به يك وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را برهم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.

۸ - يك عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می تواند عمومی باشد.

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملا بجا است ، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستههای انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه ای به يك زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم ، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به يك فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی معنی است ، بلکه چنین مرگی - هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست داشتنی و خواستنی است ،

البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانیها به یکی از عوامل فوق باز می گردد.

و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دلها است (الا بذکر الله تطمئن القلوب).



۱ آیا آرامش با خوف خدا سازگار است ؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده اند که خلاصه اش این است : ما از يك طرف در آیه فوق می خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است ، و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می خوانیم انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم : مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود قلبشان ترسان می گردد آیا این دو با هم منافات ندارند ؟

پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می سازد که نمونه های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد با ایمان در برابر مسئولیتهای خویش نمی توانند نگران نباشند، و به تعبیر دیگر آنچه در آنها وجود ندارد نگرانیهای ویرانگر است که غالب نگرانیها را تشکیل می دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی وا می دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد، و منظور از خوف از خدا نیز همین است .

۳ - ذکر خدا چیست و چگونه است ؟

(ذکر) همانگونه که راغب در (مفردات) گفته است (گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه (حفظ) به آغاز آن گفته می شود و کلمه (ذکر) به ادامه آن ، و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است ، لذا گفته اند ذکر دو گونه است : (ذکر قلبی) و (ذکر زبانی) و هر يك از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی .

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبداء حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکبها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت (ذکر) که آنهمه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است .





در حدیث می خوانیم که از وصایائی که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود این بود:

یا علی ثلاث لا تطيقها هذه الامّة المواسات للآخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل حال ، و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عز و جل عنده و ترکہ : ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال ، و حق مردم را از خویشتن دادن ، و یاد خدا در هر حال ، ولی یاد خدا (تنها) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست ، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید).

در حدیث دیگری می خوانیم علی (علیه السلام) فرمود: الذکر ذکران : ذکر الله عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلك ذکر الله عند ما حرم الله عليك فیکون حاجزا: ذکر دو گونه است : یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبائی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید).

و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است ، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: اتخذوا جئنا فقالوا یا رسول الله امن عدو قد اظلنا؟ قال لا ، و لکن من النار قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر:

(سپرهائی برای خود فراهم کنید عرض کردند ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده اند؟ فرمود نه ، از آتش

(دوزخ) بگوئید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (خدا را به پاکی بستائید و بر نعمتهایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه





چیز برتر بدانید).

و اگر می بینیم در پاره ای از احادیث ، پیامبر به عنوان (ذکر الله) معرفی شده ، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می اندازد و تربیت می کند. از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر الا بذکر الله تطمئن القلوب نقل شده است که فرمود: بمحمد تطمئن القلوب و هو ذکر الله و حجابہ : (به وسیله محمد دلها آرامش می پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او)!





آیه و ترجمه

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَبِثُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ ﴿٣٠﴾ وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتُ بَلِّغَ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِئِصِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾

ترجمه :

۳۰ - همانگونه (که پیامبران پیشین را فرستادیم) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنها بخوانی در حالی که آنها به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می ورزند بگو او پروردگار من است، معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی او است.

۳۱ - اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه





آنها در اختیار خداست آیا آنها که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته مصائب کوبنده ای بر کافران - بخاطر اعمالشان - وارد می شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می آید تا وعده (نهایی) خدا فرارسد، خداوند در وعده خود تخلف نمی کند.

۲۳ - (تنها تو را استهزا نکردند) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟!

شان نزول:

مفسران گفته اند که آیه نخست در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است، در آن هنگام که می خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم ... سهیل بن عمرو و سایر مشرکان، گفتند ما (رحمان) را نمی شناسیم! تنها يك رحمان داریم و آن در یمامه است (مقصودشان مسیلمه کذاب بود که دعوی نبوت داشت) بلکه باید بنویسی (باسمك اللهم) همانگونه که در زمان جاهلیت می نوشتند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: بنویس این صلح نامه ای است که محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ... مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می کردیم و راه خانه خدا را بر تو می بستیم، بسیار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلح نامه محمد بن عبد الله است! ...

در این هنگام یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برآشفتن و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه، همانگونه که اینها می خواهند بنویس، در این هنگام آیه فوق نازل شد، و در مورد لجاجت و بهانه گیری و مخالفت آنها با نام رحمان که از اوصاف قطعی



خداوند است آنها را شدیداً سرزنش کرد. این شان نزول در صورتی صحیح است که ما این سوره را مدنی بدانیم تا با داستان صلح حدیبیه سازگار باشد، اما اگر - آنچنان که مشهور است - مکی بدانیم نوبت به این بحث نمی رسد. مگر اینکه شان نزول این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره فرقان آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سجده کردن برای رحمان، گفتند ما رحمان را نمی شناسیم (اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن - فرقان آیه ۰۶) و در هر حال آیه فوق منهای شان نزول مفهوم روشنی دارد که در تفسیر آن خواهید خواند.

در مورد شان نزول آیه دوم نیز بعضی از مفسران بزرگ گفته اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد، عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوههای مکه را بوسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه ها و نهلهائی در اینجا پدید آورتا درختان غرس کنیم، و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داود نیستی که خداوند کوهها را برای او مسخر کرده بود که با او همصدا شده، تسبیح خدا می گفتند، یا اینکه باد را مسخر ما گردان که بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز باز گردیم!، همان گونه که مسخر سلیمان بود، تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی و نیز جدت (قصی) (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو میگوئی حق است یا باطل، زیرا عیسی (علیه السلام) مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی!

در این هنگام آیه دوم مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را میگوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، و گر نه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است.



**تفسیر:**

هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی آورند!
بار دیگر در این آیات به بحث نبوت باز می گردیم ، آیات فوق قسمت دیگری از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوت بازگو می کند:

نخست می گوید همانگونه که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم ترا نیز به میان امتی فرستادیم که قبل از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند (كذلك ارسلناك فی امة قد خلت من قبلها امم).

و هدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی (لتتلو علیهم الذی اوحینا الیک).

(در حالی که آنها به رحمان کفر می ورزند) (به خداوندی که رحمتش همگان را در بر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤمن و گبر و ترسا را شامل شده است) (و هم یکفرون بالرحمن).

(بگو اگر نمی دانید، رحمان آن خداوندی که فیض و رحمتش عام است ، پروردگار من است) (قل هوربی).

(هیچ معبودی جز او نیست ، من براو توکل کردم ، و بازگشتم به سوی او است) (لا اله الا هو علیه توکلت و الیه متاب).

سپس در پاسخ این بهانه جویان که به همه چیز ایراد می گیرند می فرماید: حتی اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها، قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان صحبت شود باز هم ایمان نخواهند آورد! (و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض- او کلم به الموتی).

(ولی همه این کارها در اختیار خدا است و هر اندازه لازم بداند انجام می دهد) (بل لله الامر جمیعا).

اما شما طالب حق نیستید و اگر بودید همان مقدار از نشانه های اعجاز که از این



پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده برای ایمان آوردن کاملاً کافی بود، اینها همه بهانه جوئی است .

سپس اضافه می کند: آیا کسانی که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را بالاجبار هدایت می کند (افلهم یبایس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً).

اشاره به اینکه خداوند می تواند از طریق یک اجبار درونی، یا برونی، حتی منکران لجوج را وادار به پذیرش ایمان کند، چرا که او بر همه چیز تواناست، و هیچ کاری در برابر قدرتش، مشکل نیست، ولی هرگز او چنین نخواهد کرد، چرا که اینگونه ایمان اجباری بی ارزش و فاقد معنویت و تکاملی است که انسان به آن نیاز دارد.

بعد اضافه می کند که در عین حال کافران همواره مورد هجوم مصائب کوبنده ای بخاطر اعمالشان هستند که این مصائب به صورت بلاهای مختلف و همچنین جنگهای کوبنده مجاهدان اسلام بر آنها فرود می آید و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة). و اگر این مصائب در خانه آنان فرود نیاید، به نزدیکی خانه آنها وارد می شود (او تحل قریباً من دارهم).

تا عبرت بگیرند و تکانی بخورند و به سوی خدا باز گردند. و این هشدارها همچنان ادامه خواهد یافت، تا فرمان نهائی خدا فرا رسد (حتی یاتی وعد الله). این فرمان نهائی ممکن است اشاره به مرگ، یا روز قیامت باشد و یا به گفته بعضی فتح مکه که آخرین قدرت دشمن را در هم شکست.

و به هر حال وعده خدا قطعی است، و خداوند هیچگاه از وعده خود تخلف نخواهد کرد (ان الله لا یخلف المیعاد).

آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: تنها تو نیستی که با تقاضاهای گوناگون و پیشنهاد معجزات اقتراحی از طرف این گروه کافر به استهزاء و سخریه کشیده شده ای، این یک سابقه طولانی در تاریخ انبیاء دارد و بسیاری از رسولان پیش از تو نیز مورد استهزاء واقع شدند (و





لقد استهزیء برسلك من قبلك).

ولی ما این کافران را فوراً مجازات نکردیم ، بلکه به آنها مهلت دادیم (فاملیت للذین كفروا). شاید بیدار شوند و شاید به راه حق باز گردند و یا حداقل اتمام حجت کافی بر آنها بشود. چرا که اگر آنها بدکار و گنهکارند مهربانی خداوند و لطف و کرم و حکمت او جائی نرفته است !

ولی به هر حال این مهلت و تاخیر به آن معنی نیست که مجازات و کیفر آنان فراموش شود، لذا پس از این مهلت آنها را گرفتیم و دیدی چگونه آنها را مجازات کردیم ؟! این سرنوشت در انتظار قوم لجوج تو نیز هست (ثم اخذتهم فكيف كان عقاب).

نکته ها :

۱ - چرا روی کلمه رحمان تکیه شده است ؟
آیات فوق و شان نزولی که درباره آن ذکر شده نشان می دهد که کفار قریش توصیف خداوند را به رحمان ، نمی پسندیدند و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود آنها را به باد استهزاء گرفتند، در حالی که آیات فوق تاکید و اصرار بر آن دارد، چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است ، زیرا می دانیم صفت رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام او است که دوست و دشمن را فرا می گیرد، و مؤمن و کافر مشمول آن است ، در برابر صفت رحیمیت که اشاره به رحمت خاص ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤمنان است . یعنی شما چگونه به خدائی که منبع لطف و کرم است و حتی دشمنان خویش را مشمول لطف و رحمتش قرار می دهد ایمان نمی آورید، این نهایت نادانی شما است .

۲ - چرا پیامبر تسلیم درخواست معجزات نشد ؟
باز در اینجا به گفتار کسانی برخورد می کنیم که می پندارند پیامبر اسلام جز قرآن معجزه های نداشت و از آیاتی شبیه آیات فوق كمك می گیرند، چرا که ظاهر



این آیات می گوید پیامبر در برابر درخواست معجزات مختلف از قبیل عقب راندن کوههای مکه و شکافتن زمین آنجا و آشکار شدن نهرها و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنها، دست رد به سینه تقاضا کنندگان زد.

ولی بارها گفته ایم اعجاز تنها برای نشان دادن چهره حقیقت است، برای آنها که حقیقت طلب می باشند، نه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت يك معجزه گر درآید و هر کس هر عملی پیشنهاد کرد انجام دهد و تازه حاضر به قبول آن نباشند. اینگونه درخواست معجزه (معجزات اقتراحى) تنها از ناحیه افراد لجوج و سبک مغزى انجام می گرفت که حاضر به قبول هیچ حقى نبودند.

و اتفاقا نشانه های این امر در آیات فوق به خوبی به چشم می خورد، چرا که در آخرین آیه مورد بحث دیدیم که سخن از استهزای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده، یعنی آنها نمی خواستند چهره حق را ببینند، بلکه با این پیشنهادها می خواستند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را استهزاء کنند! به علاوه از شان نزولهای که در آغاز این آیات خواندیم استفاده می شود که آنها به پیامبر پیشنهاد کرده بودند یکی از اجداد و نیاکانشان را زنده کند تا از او بپرسند آیا او بر حق است یا باطل؟ در حالی که اگر پیامبر اقدام به چنین معجزه های (زنده کردن مردگان) کند، دیگر جای این نیست که آنها سؤال کنند پیامبر بر حق است یا بر باطل؟ این نشان می دهد که آنها افراد متعصب لجوج و معاندی بودند که هدفشان جستجوگری از حق نبود، همیشه پیشنهادهای غریب و عجیبی می کردند و تازه آخر کار هم ایمان نمی آوردند (در ذیل آیه ۰۹ سوره اسراء به خواست خداوند باز هم در این باره توضیح خواهیم داد).

۳ - قارعه چیست؟

(قارعه) از ماده (قرع) بی معنی کوبیدن است، و بنابراین قارعه یعنی کوبنده و در اینجا اشاره به اموری است که آدمی را می کوبد و هشدار می دهد و اگر آماده بیدار شدن باشد بیدار می کند.





در حقیقت قارعه معنی وسیعی دارد که هر گونه مصیبت شخصی ، یا جمعی ، و مشکلات و حوادث دردناک را شامل می شود.

لذا بعضی از مفسران آن را به معنی جنگها و خشکسالیها و کشته شدن و اسیر شدن دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آنرا تنها اشاره به جنگهایی گرفته اند که در صدر اسلام تحت عنوان سربیه واقع می شد و آن جنگهایی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا در آن شرکت نداشت ، بلکه ماموریت را به اصحاب و یاران خود می داد، ولی مسلم است که قارعه اختصاص به هیچ يك از این امور ندارد و همه را فرا می گیرد.

جالب اینکه در آیات فوق می خوانیم این حوادث کوبنده یا به خود آنها می رسد یا در نزدیکی خانه آنها پیاده می شود، یعنی اگر خود آنها هم مبتلی به این حوادث هشدار دهنده نشوند، در همسایگی ، یا نزدیکی آنها واقع می گردد، آیا برای بیدار شدن آنها کافی نیست .



آیه و ترجمه

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَبْظَاهِرُ مِنْ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ هُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

ترجمه :

۳۳ - آیا کسی که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچیک از این صفات را ندارد) آنان برای خدا شریکانی قرار دادند، بگو آنها را نام ببرید! آیا به او چیزی را خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بیخبر است؟ یا سخنان ظاهری (و تو خالی) میگوئید، (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد) بلکه در نظر کافران دروغهایشان زینت داده شده (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتی دارد) و آنها از راه (خدا) باز داشته شده اند و هر کس را خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد داشت.

۴۳ - برای آنها عذاب (دردناکی) در دنیا است، و عذاب آخرت سخت تر است، و در برابر خدا هیچ کس نمی تواند آنها را نگه دارد.

تفسیر :

چگونه خدا را با بتها قرین می سازید؟!

در این آیات بار دیگر به بحث در باره توحید و شرك باز می گردد و مردم را با این دلیل روشن مخاطب می سازد که آیا کسی که حافظ همه چیز در پهنه جهان





هستی است و همه را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده و از اعمال همه کس آگاه و با خبر است ، همچون کسی است که هیچیک از این صفات در او نیست؟! (افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت) .

در حقیقت جمله فوق به وضوح می گوید احاطه او چنان است که گوئی خداوند بالای سر همه ایستاده ، آنچه را که انجام می دهند می بیند و می داند و حساب می کشد و پاداش و کیفر می دهد و تدبیر و تصرف می کند ، بنابراین کلمه قائم معنی وسیعی دارد که همه این امور را شامل می شود گرچه گروهی از مفسران ، هر يك آنرا در يك بعد خلاصه کرده اند .

سپس به عنوان تکمیل بحث گذشته و مقدمه ای برای بحث آینده می فرماید: آنها برای خدا شریکهای قرار دادند (و جعلوا الله شرکاء) .

بلا فاصله از چند طریق به آنها پاسخ می دهد .

نخست می گوید: (این شریکها را نام ببرید) (قل سموهم) . منظور از نام بردن یا این است که آنها حتی بی ارزشتر از آن هستند که نام و نشانی داشته باشند ، یعنی چگونه يك عده موجودات بی نام و نشان و بی ارزش را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می دهید؟

و یا اینکه منظور این است ، صفات آنها را بیان کنید ببینیم آیا شایسته عبودیت هستند ، در باره الله میگوئیم او خالق ، رازق ، حیاتبخش ، عالم و قادر و بزرگ است ، آیا این صفات را می توانید در مورد بتها به کار ببرید ، یا به عکس اگر بخواهیم از آنها نام ببریم باید بگوئیم بتهایی از سنگ و چوب و بی حرکت ، فاقد عقل و شعور ، نیازمند به عبادت کننده گان خود و خلاصه فاقد همه چیز! ، این دو را چگونه می توان همسان قرار داد؟ آیا این شرم آور نیست ؟

و یا اینکه منظور آنست که کارهای آنها را بر شمرد ، آیا تاکنون زبانی به کسی رسانیده اند و یا سود و منفعتی ؟ مشکلی را گشوده اند یا گرهی در کار کسی زده اند؟ با این حال کدام عقل اجازه می دهد که آنها را در ردیف خدائی قرار دهند که همه برکات و نعمتها و سود و زیانها و پاداش و کیفرها از او است . البته هیچ



مانعی ندارد که همه این معانی در جمله سموهم (آنها را نام ببرید) جمع باشد! دوم اینکه چگونه چنین شریکی وجود دارد در حالی که خداوند که به پندار شما شریک آنهاست از وجودشان هیچگونه اطلاعی ندارد با اینکه علمش همه جهان را در بر گرفته آیا به او خبر می دهید از چیزی که وجود آنها در زمین نمی داند (ام تنبؤنه بما لا یعلم فی الارض).

این تعبیر در حقیقت بهترین راه برای کوبیدن سخن واهی طرف است، و به این می ماند که شخصی به شما می گوید دیشب فلانکس در خانه تو میهمان بوده است و شما در پاسخ میگوئید تو از میهمانی خبر می دهی که من از آن بی اطلاعم!، یعنی آیا ممکن است کسی میهمان من باشد و من بیخبر و تو از آن آگاه باشی؟ سوم اینکه: خود شما هم در واقع در دل، ایمان به چنین چیزی ندارید، (تنها به یک سخن ظاهری تو خالی که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست قناعت کرده اید) (ام بظاهر من القول).

به همین دلیل این مشرکان هنگامی که در تنگناهای سخت زندگی قرار می گیرند به سراغ الله می روند چرا که در دل می دانند کاری از بتها ساخته نیست، همانگونه که خداوند حال آنها را به هنگامی که سوار کشتی می شوند و طوفان سخت آنها را احاطه می کند و تنها به خدا رو می آورند در آیه ۵۶ سوره عنکبوت بیان فرموده است.

چهارم اینکه: این مشرکان درک صحیح و درستی ندارند، و چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه اند، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیستند، و به همین دلیل به این گمراهی و ضلالت کشیده شده اند، اینها مکر و توطئه هایشان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان و دروغ و تهمت و تزویرها در نظرشان (به خاطر ناپاکی درون) زینت داده شده است، تا جایی که این موجودات بی ارزش و بی نام و نشان را شریک خدا دانسته اند (بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل).

(و کسی را که خدا گمراه سازد، هیچکس توانائی هدایت او را نخواهد داشت) (و



من یضلل الله فما له من هاد).

بارها گفته ایم این ضلالت به معنی اجبار نیست ، و مساله دل بخواهی و بی حساب نمی باشد، بلکه اضلال الهی به معنی عکس العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهیها می کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده ، به خدا نسبت داده می شود.

و در آخرین آیه مورد بحث به مجازاتهای دردناک آنها در دنیا و آخرت که طبعاً شامل شکست و ناکامی و سیه روزی و آبروریزی و غیر آن می شود، اشاره کرده چنین می گوید: برای آنها در زندگی دنیا مجازاتی است و مجازات آخرت سختتر و شدیدتر است (لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخرة اشق).

چرا که دائمی و همیشگی و جسمانی و روحانی و توأم با انواع ناراحتیها است ؛ و اگر گمان کنند راه فرار و وسیله دفاعی در برابر آن دارند، سخت در اشتباهند چرا که هیچ چیز در برابر خداوند نمی تواند از آنها دفاع کند (و ما لهم من الله من واق).



آیه و ترجمه

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿٣٥﴾

ترجمه:

۵۳ - بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است نه‌های آب از زیر درختانش جاری است ، میوه های آن همیشگی و سایه هایش دائمی است ، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند و سرانجام کافران ، آتش است !

تفسیر:

با توجه به تناوب آیات این سوره در زمینه بیان توحید و معاد و سایر معارف اسلامی بار دیگر در این آیه سخن از معاد و مخصوصا از نعمتهای بهشتی و کیف‌های دوزخی به میان آمده است .

نخست می گوید: مثل باغهای بهشت که به پرهیزگاران وعده داده شده است باغهایی است که آبهای جاری از زیر درختان آنها می گذرد (مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الانهار). تعبیر به (مثل) ، شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمتهای سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم پس از مرگ فوق العاده کوچک است ، قابل توصیف با هیچ بیانی نیست ، تنها مثل و شبی از آن را می توان برای مردم این جهان ترسیم کرد، همانگونه که اگر بچه ای که در عالم جنین است ، عقل و هوش می داشت ، هرگز نمی شد نعمتهای این دنیا را برای او توضیح داد، جز با مثالهای ناقص و کم‌رنگ .





دومین وصف باغهای بهشت این است که (میوه های آن دائمی و همیشگی است) (اکلها دائم).

نه همچون میوه های این جهان که فصلی است و هر کدام در فصل خاصی آشکار می شود بلکه گاهی بر اثر آفت و بلا ممکن است در یکسال اصلا نباشد، اما میوه های بهشتی نه آفتی دارد، و نه فصلی و موسمی است، بلکه همچون ایمان مؤمنان راستین دائم و پابرجا است.

و همچنین (سایه آنها نیز همیشگی است) (و ظلها).

نه همچون سایه های درختان دنیا که ممکن است در آغاز صبح که آفتاب از يك سو می تابد سایه پرپشتی در سطح باغ باشد، اما به هنگام ظهر که آفتاب عمودی می تابد سایه ها کم می شود، و یا در فصل بهار و تابستان که درختان پر برگند وجود دارد و در فصل خزان و زمستان که درختان برهنه می شوند از بین می رود (البته نمونه های کوچکی از درختان همیشه بهار که همیشه میوه و گل می دهند در محیط دنیا در مناطقی که سرمای خزان و زمستان نیست دیده می شوند).

خلاصه، سایه های بهشتی همچون همه نعمتهایش جاودانی است و از این روشن می شود که باغهای بهشت خزان ندارند، و نیز از آن معلوم می شود که تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست، و الا تعبیر به سایه در آنجا که شعاع نور نباشد مفهومی ندارد، و اینکه در آیه ۳۱ سوره دهر می خوانیم لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً ممکن است اشاره به اعتدال هوا باشد چرا که سوزش آفتاب و همچنین سرمای سخت در بهشت نیست، نه اینکه اصلاً آفتاب نمی درخشد.

خاموش شدن کره آفتاب نیز دلیل از میان رفتن ابدی آن نیست، چرا که قرآن می گوید: در قیامت زمین و آسمان، تبدیل به زمین و آسمان دیگری (نور و وسیع تر) می شوند.

و اگر گفته شود جائی که آفتاب سوزندگی ندارد، سایه برای چیست؟



در پاسخ میگوئیم لطف سایه تنها به این نیست که از سوزش آفتاب جلوگیری کند بلکه رطوبت مطبوع متصاعد از برگها که توأم با اکسیژن نشاط بخش است لطافت و طراوت خاصی به سایه می دهد، و لذا هیچگاه سایه درخت همچون سایه سقف اطاق خشك و بی روح نیست .

و در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف سه گانه بهشت می گوید: این است سرانجام پرهیزگاران ولی سرانجام کافران آتش است ! (تلك عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار).

در این تعبیر زیبا، نعمتهای بهشتی با لطافت و به تفصیل بیان شده ، اما در مورد دوزخیان در يك جمله کوتاه ، و خشك و خشن می گوید عاقبت کارشان جهنم است !.





آیه و ترجمه

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَتَابِ

۳۶

ترجمه:

۶۳ - و آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل شده خوشحالند، و بعضی از احزاب (و گروهها) قسمتی از آنرا انکار می کنند، بگو من مامورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت (همگان) به سوی او است.

تفسیر:

خدا پرستان و احزاب!
در این آیه اشاره به عکس العمل متفاوت مردم در برابر نزول آیات قرآن شده است که افراد حقیقت جو و حق طلب چگونه در برابر آنچه بر پیامبر نازل می شد تسلیم و خوشحال بودند و معاندان و افراد لجوج به مخالفت بر می خاستند نخست می گوید: آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل می شود خوشحالند (و الذين آتینا هم الكتاب یفرحون بما انزل الیک).



با توجه به اینکه تعبیر آئیناهم الکتاب و شبیه آن در سراسر قرآن معمولاً به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده ، شکی باقی نمی ماند که در اینجا نیز اشاره به آنها است ، یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند ، چرا که از یکسو آنها هماهنگ با نشانه هائی که در دست دارند می بینند و از سوی دیگر مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنها که آنان را به قید و بند کشیده ، و از آزادی فکری و تکامل انسانی محروم داشته بودند .

و اینکه بعضی از مفسران بزرگ گفته اند منظور از الذین آئینا هم الکتاب اصحاب و یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، بسیار بعید به نظر می رسد ، چرا که این تعبیر در باره مسلمانان معمول نیست ، به علاوه با جمله بما انزل الیک سازگار نمی باشد .

و اینکه سوره رعد مکی است هیچ منافاتی با آنچه گفته شد ندارد ، زیرا گرچه مرکز اصلی یهود ، مدینه و خیبر ، و مرکز اصلی مسیحیان ، نجران و مانند آن بود ، ولی بدون شك به مکه رفت و آمد داشتند و افکار و فرهنگ و معتقدات آنها ، کم و بیش در مکه منعکس بود ، و به همین دلیل مردم مکه به خاطر نشانه هائی که آنها از آخرین پیامبر الهی می دادند در انتظار ظهور چنین پیامبری بودند (داستان ورقه بن نوفل و امثال آن معروف است) .

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز شواهدی بر این موضوع داریم که مؤمنان راستین از اهل کتاب از نزول آیات قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال بودند ، در آیه ۲۵ سوره قصص چنین می خوانیم الذین آئیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون : آنهائی که پیش از آن کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده بودیم به این قرآن ایمان می آورند .

سپس اضافه می کند : ولی جمعی از احزاب قسمتی از آیاتی را که بر تو نازل شده است انکار می کنند (و من الاحزاب من ینکر بعضه) .

منظور از این گروه همان جمعیت از یهود و نصاری بوده اند که تعصبهای قومی



و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته ، و به همین جهت قرآن از آنها به اهل کتاب تعبیر نکرده چرا که آنها تسلیم در برابر کتب آسمانی خودشان نیز نبودند، بلکه آنها در حقیقت احزاب و گروههایی بودند که تنها خط حزبی خودشان را دنبال می کردند، این گروه آنچه را با سلیقه و میل و پیش داوری شان هماهنگ نبود منکر می شدند.

این احتمال نیز داده شده که احزاب اشاره به مشرکان بوده باشد چرا که در سوره احزاب نیز با همین تعبیر از آنها یاد شده است ، آنها در حقیقت آئین و مذهبی نداشتند بلکه احزاب و گروههای پراکنده ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام آنها را متحد ساخته بود.

مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و بعضی دیگر از مفسران از ابن عباس چنین نقل کرده اند که آیه فوق اشاره به انکار بت پرستان نسبت به توصیف خداوند به صفت رحمان است که اهل کتاب مخصوصاً یهود به خاطر آشنائی به این توصیف از وجود کلمه رحمان در آیات قرآن اظهار خوشحالی می کردند و مشرکان مکه که با این وصف ، نا آشنا بودند، آنها را به سخریه می گرفتند.

در پایان آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن بلکه در خط اصیل و صراط مستقیم خود بایست و بگو من تنها مامورم که الله و خدای یگانه یکتا را بپرستم و هیچ شریکی برای او قائل نشوم ، فقط به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من و همگان به سوی او است (قل انما امرت ان اعبد الله و لا اشرك به الیه ادعوا و الیه ماب) .

اشاره به اینکه موحد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمانهای خدا هیچ خط و برنامه ای ندارد، او در برابر همه آنچه از سوی خدا نازل می گردد، تسلیم است و تبعض در میان آنها قائل نمی شود که آنچه را با میلش سازگار است بپذیرد و آنچه مخالف میل اوست انکار کند.



نکته :

ایمان و همبستگیهای حزبی .
در آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند از مؤمنان راستین یهود و نصاری تعبیر به اهل کتاب کرده و از آنهائی که تابع تعصبات و هوسهای خویش بودند، تعبیر به احزاب ، این منحصر به تاریخ صدر اسلام و قوم یهود و نصارای معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست ، همیشه ، تفاوت میان مؤمنان حقیقی و مدعیان ایمان همین است که مؤمنان راستین ، تسلیم محض در برابر فرمانهای حقند، و در میان آنها تفاوت و تبعیضی قائل نمی شوند، یعنی میل و خواست خود را تحت الشعاع آنها قرار می دهند، و نام اهل کتاب و اهل ایمان تنها شایسته آنها است .

اما آنها که مصداق (نؤ من بعض و نکفر بعض) هستند، یعنی هر چه را با خط فکری و امیال شخصی و هوسهایشان هماهنگ است می پذیرند و هر چه را نیست انکار می کنند، یا هر چه به سودشان است قبول دارند و هر چه بر خلاف منافع شخصی آنهاست انکار می کنند، اینها نه مسلمانند و نه مؤمن راستین ، بلکه احزابی هستند که مقاصد خود را در دین جستجو می کنند و لذا در تعلیمات اسلام و احکام آن همیشه تبعیض قائل می شوند.





آیه و ترجمه

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾ وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

ترجمه :

۷۳ - همانگونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم) بر تو نیز فرمان روشن و صریحی نازل کردیم، و اگر از هوسهای آنها - بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی هیچکس از تو در برابر خدا حمایت و جلوگیری نخواهد کرد. ۸۳ - و ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ رسولی نمی توانست (از پیش خود) معجزهای بیاورد، مگر به فرمان خدا، هر زمانی کتابی دارد (و برای هر کاری موعدی مقرر است).

۹۳ - خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند، و ام الكتاب نزد او است.

۰۴ - و اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم، در هر حال تو فقط مأمور ابلاغ هستی و حساب (آنها) بر ماست!



تفسیر:

حوادث (قطعی) و (قابل تغییر).

این آیات همچنان مسائل مربوط به نبوت را دنبال می کند.

در نخستین آیه می فرماید: همانگونه که بر اهل کتاب و پیامبران پیشین کتاب آسمانی فرستادیم این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم در حالی که مشتمل بر احکام روشن و آشکار است (و كذلك انزلناه حکما عربیا).

(عربی) همانگونه که راغب در مفردات - می گوید: به معنی سخن فصیح و روشن است (الفصیح البین من الکلام) و لذا هنگامی که گفته می شود (امرئۀ عربیة) مفهومی این است زنی که از عفت و پاکدامنی خود آگاه باشد، سپس اضافه می کند قوله حکما عربیا قیل معناه مفصحا بحق الحق و یبطل الباطل (اینکه خداوند فرموده حکما عربیا مفهومی این است که سخنی است روشن و آشکار که حق را ثابت و باطل را روشن می سازد).

این احتمال نیز داده شده است که عربی در اینجا به معنی شریف است، چرا که این کلمه به همین معنی نیز در لغت آمده است

و به این ترتیب منظور از توصیف قرآن به این صفت این است که احکامش واضح و آشکار و جای سوء استفاده و تعبیرهای مختلف ندارد.

و لذا بدنبال همین تعبیر در آیات دیگری روی مساله استقامت و عدم اعوجاج و یا علم و آگاهی تکیه شده است، در آیه ۸۲ سوره زمر می خوانیم قرآنا عربیا غیر ذی عوج: (این قرآنی است آشکار و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج و در آیه ۳ سوره فصلت می خوانیم: کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون: این کتابی است که آیاتش تشریح شده و قرآنی است روشن و آشکار برای آنها که می خواهند بدانند) و به این ترتیب جمله قبل و بعد، در این آیه، تأیید می کند که منظور از عربیت، همان فصاحت و روشنی بیان و خالی بودن از پیچ و خم است.

این تعبیر در هفت سوره از سوره های قرآن آمده است، ولی در چند مورد نیز (لسان عربی مبین) یا مانند آن ذکر شده است که آن نیز ممکن است به همین





معنی ، یعنی روشنی بیان و خالی بودن از ابهام ، بوده باشد . البته در این مورد خاص ممکن است اشاره به زبان عربی نیز باشد ، چرا که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود مبعوث می کرد ، تا برای نخستین بار قوم و ملت خویش را هدایت کند ، سپس دامنه این انقلاب را به نقاط دیگر گسترش دهد . بعد با لحنی تهدید آمیز و قاطع ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب ساخته ، می گوید : اگر از هوا و هوسهای آنها بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار شد پیروی کنی به کیفر الهی مجازات خواهی شد و هیچکس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت (و لئن اتبعت اهوائهم بعد ما جائك من العلم ما لك من الله من ولی و لا واق) .

گرچه احتمال انحراف ، مسلماً در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته ، اما این تعبیر اولاً روشن می سازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد ، و حتی اگر پیامبر ، مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت او است ، ثانیاً تأکیدی است برای دیگران ، زیرا جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به خط باطل ، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد حساب دیگران آشکار است ، این درست به آن می ماند که شخصی فرزند درستکار خود را مخاطب می سازد و می گوید : (اگر دست از پا خطا کنی مجازاتت می کنم تا دیگران حساب خویش را برسند) .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که (ولی) (سرپرست و حافظ) و (واق) (نگهدارنده) گرچه از نظر معنی شبیهند ولی این تفاوت را دارند که یکی جنبه اثباتی را بیان می کند و دیگری جنبه نفی را ، یکی به معنی نصرت و یاری است و دیگری به معنی دفاع و نگهداری .

آیه بعد در حقیقت پاسخی است به ایرادات مختلفی که دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند : از جمله اینکه : گروهی می گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد ، و همسر اختیار کند و فرزندی داشته باشد ، آیه فوق



به آنها پاسخ می گوید: این امر تازهای نیست ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم (و لقد ارسلنا رسلا من قبلك و جعلنا لهم ازواجاً و ذریه).

ایراد آنها نشان می دهد که یا از تاریخ انبیاء بیخبرند و یا خود را به نادانی و بیخبری می زنند، و گرنه این ایراد را نمی کردند.

دیگر اینکه آنها انتظار دارند که هر معجزه‌های را پیشنهاد می کنند و هر چه هوا و هوسشان اقتضا می کند انجام دهی (چه ایمان بیاورند یا نیاورند) ولی آنها باید بدانند: هیچ پیامبری نمی تواند معجزه‌های جز به فرمان خداوند بیاورد (و ما کان رسول ان یاتی بایة الا باذن الله).

سومین ایراد این بود که چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته، مگر نه این است که اینها کتب آسمانی است و از طرف خدا نازل شده؟ مگر ممکن است خداوند فرمان خود را نقض کند؟ (این ایراد مخصوصاً با آنچه از یهود معروف است که معتقد به عدم امکان نسخ احکام بودند کاملاً هماهنگ است).

آیه فوق در آخرین جمله خود به آنها پاسخ می گوید که برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده (تا بشریت به مرحله بلوغ نهائی برسد و آخرین فرمان صادر شود) (لکل اجل کتاب).

بنابراین جای تعجب نیست که یک روز تورات را نازل کند، و روز دیگر انجیل را، و سپس قرآن را، چرا که بشریت در زندگی متحول و متکامل خود، نیاز به برنامه‌های متفاوت و گوناگونی دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله لکل اجل کتاب پاسخی بوده باشد به ایراد کسانی که می گفتند: اگر پیامبر راست می گوید چرا مجازات و عذاب الهی، مخالفانش را از پای در نمی آورد، قرآن به آنها پاسخ می دهد که هر چیزی زمانی دارد و بی حساب و کتاب نیست، زمان مجازات نیز به موقع فرا می رسد. آیه بعد به منزله تاکید و استدلالی است بر آنچه در ذیل آیه قبل گفته شد و آن





اینکه هر حادثه و هر حکم و فرمانی ، زمان معینی دارد که گفته اند: ان الامور مرهونه باوقاتها و اگر می بینی بعضی از کتب آسمانی جای بعض دیگر را می گیرند به خاطر آنست که خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند همانگونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش اموری را اثبات می نماید، و کتاب اصلی و ام الكتاب نزد او است (یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب) .

سرانجام به عنوان تاکید بیشتر در مورد مجازاتهای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده می داد و آنها انتظارش را می کشیدند و حتی ایراد می کردند که چرا این وعده های تو عملی نمی شود، می فرماید: و اگر پاره ای از آنچه را به آنها وعده داده ایم (از پیروزی تو و شکست آنها و رهایی پیروان تو و اسارت پیروان آنها در دوران حیاتت به تو نشان دهیم و یا ترا پیش از آنکه این وعده ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت است و وظیفه ما گرفتن حساب از آنهاست (و اما نرینک بعضی الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلاغ و علینا الحساب) .

نکته ها :

به دو نکته مهم توجه فرمائید:

۱ - لوح محو و اثبات و ام الكتاب

گرچه جمله یمحو الله ما یشاء و یثبت ... در آیات فوق در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است ، و آن اینکه :

تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن اشاره به ام الكتاب کتاب مادر شده است) و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر مشروط است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می شود.



گاهی نیز از این دو، تعبیر به لوح محفوظ و لوح محو و اثبات می شود، گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچوجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و بجای آن چیز دیگری نوشته شود.

و اما حقیقت امر این است که گاهی يك حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می گیریم مثلاً سم کشنده ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن يك انسان است مورد توجه قرار می دهیم و میگوئیم هر کس آن را بخورد می میرد، بیخبر از اینکه این سم يك ضد سم هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می کند (البته ممکن است بیخبر هم نباشیم اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضد سم بگوئیم).

ملاحظه می کنید در اینجا این حادثه یعنی مرگ به خاطر خوردن سم جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن لوح محو و اثبات است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد.

ولی اگر حادثه را با علت تامه اش، یعنی وجود مقتضی، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع، در نظر بگیریم (در مثال بالا، سم را با نخوردن ضد سم توأم در نظر بگیریم) در اینجا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام الكتاب است، و هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد.

این سخن را به نوع دیگر می توان بیان کرد و آن اینکه علم خداوند دارای دو مرحله است علم به مقتضیات و علل ناقصه و علم به علل تامه آنچه مربوط به مرحله دوم است، تعبیر از آن ام الكتاب و لوح محفوظ می شود و آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می گردد (و گر نه لوحی در گوشه‌های از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند).

و از اینجا به سؤالات بسیاری که از مطالعه در منابع اسلامی به وجود می آید پاسخ گفته می شود: زیرا گاهی در روایات و یا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم: فلان





کار موجب فلان اثر و نتیجه می شود، اما ما گاهی چنان نتیجه ای را در آن نمی بینیم. این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرائط و یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع، تحقق نیافته است.

و نیز روایات بسیاری که در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده با توجه به توضیح بالا کاملاً حل می شود که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً می آوریم:

۱- از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آیه فوق سؤال کرد، پیامبر فرمود: لاقرن عینیک بتفسیرها ولاقرن عین امتی بعدی بتفسیرها، الصدقة علی وجهها و بر الوالدین و اصطناع المعروف یحول الشقاء سعادة، و یزید فی العمر، و یقی مصارع السوء: من چشمان تو را به تفسیر این آیه روشن می سازم و همچنین چشمان امتم را بعد از من، کمک به نیازمندان هر گاه به صورت صحیح انجام گیرد و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند، و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می نماید.

اشاره به اینکه سعادت و شقاوت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست، حتی اگر انسان کارهایی انجام داده باشد که در صف اشقیاء قرار گیرد، اما می تواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکیها و مخصوصاً کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد، چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است، نه ام الكتاب.

باید توجه داشت که آنچه در حدیث فوق آمده، قسمتی از مفهوم آیه است که به عنوان یک مثال روشن بیان شده است.

۲- از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: من الامور امور محتومة کائنة لامحالة، و من الامور امور موقوفة عند الله، یقدم فیها ما یشاء و یححو ما یشاء و یتثبت منها ما یشاء...: قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح



بداند مقدم می دارد و هر کدام را اراده کند محو می کند، و هر کدام را اراده کند اثبات می نماید.

و نیز از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: لو لا آیه فی کتاب الله لحدثکم بما کان و ما یکون الی یوم القیامة ، فقلت له ایه آیه فقال قال الله ، یمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء و عنده ام الكتاب (اگر يك آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می دادم) ، روایت کننده حدیث می گوید عرض کردم کدام آیه ؟ فرمود: خداوند می فرماید یمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء و عنده ام الكتاب .

و این حدیث دلیل بر آن است که حداقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین ، نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است ، و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بداند به بندگان خاصش تعلیم می کند.

در ده‌های شبهای ماه مبارك رمضان نیز کارا می خوانیم و ان كنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء: اگر من از شقاوت‌مندانم مرا از آنها حذف کن و در سعادت‌مندان بنویس (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت کن) . و به هر حال محو و اثبات به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هر گونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرائط یا وجود موانع شامل می شود و اینکه بعضی از مفسران انگشت روی يك مصداق خاص گذارده اند و مثلاً گفته اند این جمله اشاره به مساله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرائط و مانند آن است صحیح به نظر نمی رسد مگر اینکه منظور بیان يك مصداق باشد.

۲ - بدا چیست ؟

یکی از بحثهای جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده بحث در مساله (بدا) است .

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مورد بحث می گوید: (شیعه معتقدند که





(بدا) بر خدا جایز است و حقیقت بدا نزد آنها این است که شخص چیزی را معتقد باشد و سپس ظاهر شود که واقع بر خلاف اعتقاد او است و برای اثبات این مطلب به آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت تمسک بسته اند. سپس فخر رازی اضافه می کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است ، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است) .

متأسفانه عدم آگاهی از عقیده شیعه در زمینه مساله بداء، سبب شده است که بسیاری از برادران اهل تسنن اینگونه نسبت‌های ناروا را به شیعه بدهند، توضیح اینکه: (بداء) در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است ، و به معنی پشیمانی نیز آمده ، زیرا شخصی که پشیمان می شود حتما مطلب تازه‌ای برای او پیدا می شود.

بدون شك بداء به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانائی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولا این سخن کفر صریح و زننده ای است ، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است ، و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن ، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را در باره ذات مقدس خدا بدهند.

آنچه شیعه از معنی بداء اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده ما عرف الله حق معرفته من لم یعرفه بالبداء: آنکس که خدا را با بداء نشناسد او را درست نشناخته است این است که :

بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب ، احساس می کنیم که حادثه‌ای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه‌ای به یکی از پیامبران خبر داده شده ، در حالی که بعدا می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می‌گوئیم (بداء) حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می دیدیم و تحقق آنرا قطعی می پنداشتیم خلاف آن ظاهر شد.



ریشه و علت اصلی این معنی همانست که در بحث قبل گفته شد و آن اینکه گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است ، و شرائط و موانع را نمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم ، و بعد که به فقدان شرط ، یا وجود برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می شویم . همچنین گاه پیامبر یا امام از لوح محو و اثبات آگاهی می یابد که طبعا قابل تغییر و دگرگونی است ، و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرائط تحقق نمی پذیرد .

برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه ای بین (نسخ) و (بداء) به عمل آید: می دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است ، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است ، اما پس از مدتی نسخ آن حکم بوسیله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام گردد ، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله ، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم) .

این در حقیقت یکنوع بداء است ، ولی معمولا در امور تشریعی و قوانین و احکام نام نسخ بر آن می گذارند ، و نظیر آن را در امور تکوینی بداء می نامند . به همین جهت گاهی گفته می شود (نسخ در احکام یکنوع بداء است ، و بداء در امور تکوینی یکنوع نسخ است) .

آیا هیچکس می تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی گذارد و یا اینکه تحت تاثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقائد شیعه را در کتابهای خود شیعه نمی دهد ، عجب اینکه فخر رازی با اینکه مساله بداء را در مورد شیعه در ذیل آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت آورده است ، هیچ توجه نکرده که بداء چیزی جز همین محو و اثبات نیست ، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به (بداء) هستند . اجازه بدهید از نمونه هایی که همه آن را پذیرفته اند یاد کنیم :





۱ - در داستان یونس می خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی دید و مستحق عذاب می دانست آنانرا ترك گفت ، اما ناگهان (بدا واقع شد) یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه هایش ظاهر شده بود برطرف شد (فلو لا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا ومتعناهم إلى حين) (يونس آیه ۸۹).

۲ - در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح (علیه السلام) در باره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف می میرد، ولی عروس بر خلاف پیش بینی مسیح (علیه السلام) سالم ماند!، هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقهای در این راه دادهاید؟ گفتند: آری ، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می کند!.

در حقیقت روح پاک مسیح (علیه السلام) بر اثر ارتباط با لوح محو و اثبات ، از حدوث چنین واقعه ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به اینکه مانعی همچون صدقه بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد نتیجه چیز دیگر شد.

۳ - در داستان ابراهیم قهرمان بت شکن در قرآن می خوانیم که او مامور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این ماموریت ، فرزندش را به قربانگاه برد، اما هنگامی که آمادگی خود را نشان داد بداء روی داد و آشکار شد که این امریک امر امتحانی بوده است ، تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.

۴ - در سرگذشت موسی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او نخست مامور شده بود که سی روز قوم خود را ترك گوید و به وعده گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعدا این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که فائده این بداءها چیست ؟



پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهراً پیچیده نیست، چرا که گاهی مسائل مهمی همانند آزمایش يك شخص یا يك قوم و ملت، و یا تاثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تاثیر صدقه و كمك به نیازمندان و انجام کارهای نيك در برطرف ساختن حوادث دردناك، و مانند اینها، ایجاب می کند که صحنه حوادث آینده قبلاً طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرائط طور دیگر، تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است، و با تغییر مسیر و روش قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بقاء است (دقت کنید).

و اگر می خوانیم کسی که خدا را به بقاء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ما بعث الله عز و جل نبیا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودية، و خلع الانداد، و ان الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه این سه پیمان را از آنها گرفت: اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هر گونه شرك، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم می دارد و هر چه را بخواهد تاخیر می اندازد.

در حقیقت اولین پیمان، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرك. و سومین پیمان مربوط به مساله بقاء است که نتیجه اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرائط می تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.

آخرین سخن اینکه روی جهات فوق دانشمندان شیعه گفته اند هنگامی که بقاء به خداوند نسبت داده می شود بمعنی ابداء است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبود و پیش بینی نمی شد.

و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می گردد یا از چیزی با خبر می شود که قبلاً نمی دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی ترین تهمتها است.





لذا از امامان نقل شده است که فرمودند: من زعم ان الله عز و جل يبدو له في
شيء لم يعلمه امس فابروا منه : کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز
آشکار می شود که دیروز نمیدانست از او تنفرو و بیزاری بجوئید.





آیه و ترجمه

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ
وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ
جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعَعِلَهُ الْكُفْرُ لِمَنْ عَقِيَ الدَّارِ ﴿٤٢﴾
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

ترجمه :

۱۴ - آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین کم می کنیم (جامعه ها، تمدن ها و دانشمندان تدریجا از میان می روند) و خداوند حکومت می کند و هیچکس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست ، و او سریع الحساب است .
۲۴ - کسانی که پیش از آنها طرحها و نقشه ها کشیدند ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست از کار هر کس آگاه است و به زودی کفار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست !
۳۴ - آنها که کافر شدند می گویند تو پیامبر نیستی ، بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.

تفسیر:

انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند.
از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر (صلی الله علیه و





آله و سلم) بود در این آیات نیز همان بحث تعقیب شده است: و هدف این است که با هشدار و استدلال و خلاصه از طرق مختلف آنها را بر سر عقل آورده و به تفکر و سپس اصلاح وضع خویش وا دارد.

نخست می گوید: این مغروران لجوج آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف و جوانب زمین کم می کنیم؟ (اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها).

روشن است که منظور از زمین در اینجا اهل زمین است، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدنها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند، و حتی دانشمندان و بزرگان و علمائی که قوام زمین به آنها بود آنها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

آیا این قانون عمومی حیات که در باره افراد، و کل جامعه های بشری و کوچک و بزرگ جاری و ساری است، برای بیدار شدن آنها کافی نیست، که این چند روز زندگی را ابدی نشمرند و به غفلت برگزار نکنند؟!

سپس اضافه می کند: حکومت و فرمان از آن خداست و هیچکس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست (والله یحکم لا معقب لحکمه). (و او سریع الحساب است) (و هو سریع الحساب).

بنابراین از یک طرف قانون فنا را در پیشانی همه افراد و ملتها نوشته و از سوی دیگر کسی را توانائی این نیست که این فرمان یا سایر فرمانهای او را تغییری دهد، و از سوی سوم با سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند و به این ترتیب پاداش کیفر او قطعی است.

در روایات متعددی که در تفسیر برهان و نور الثقلین و سایر تفاسیر: و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: نقصها بذهاب علمائها، و فقهائها و خیارها: ما از زمین می کاهیم با از میان



رفتن علما و فقها و اخیار و نیکان .

و در حدیث دیگری می خوانیم که عبد الله بن عمر هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شهید شد این آیه را تلاوت کرد انا ناتی الارض نقصها من اطرافها، سپس گفت یا امیر المؤمنین لقد كنت الطرف الاکبر فی العلم، الیوم نقص علم الاسلام و مضی رکن الایمان: یعنی ای امیر مؤمنان تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادت امروز علم اسلام بکاستی گرائید و ستون ایمان از میان رفت. البته همانگونه که گفتیم آیه معنی وسیعی دارد که هر گونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و بطور کلی اهل زمین را شامل می شود و هشدار است به همه مردم اعم از بد و نیک حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن يك تن آنها گاهی دنیائی به نقصان می گراید، هشدار است گویا و تکان دهنده.

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از نقصان ارض کم شدن از سرزمینهای کفار و افزوده شدن به بلاد مسلمین است، با توجه به اینکه سوره در مکه نازل شده است، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا در آن روز فتوحاتی نبود که کفار با چشم خود ببینند و قرآن به آن اشاره کند.

و اینکه بعضی از مفسران که در علوم طبیعی غرقند، آیه فوق را اشاره به کم شدن زمین از ناحیه قطبین و برآمدگی بیشتر از ناحیه استوائی دانسته اند آنهم بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا قرآن در آیه فوق هرگز در مقام بیان چنین چیزی نیست. در آیه بعد همین بحث را ادامه می دهد و می گوید: تنها این گروه نیستند که با توطئه ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته اند بلکه آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه ها و مکرها داشتند (و قد مکر الذین من قبلهم).

اما نقشه هایشان نقش بر آب و توطئه هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که او از همه کس به این مسائل آگاهتر است، بلکه تمام طرحها و نقشه ها از آن خدا است (فله المکر جمیعا).

او است که از کار و بار هر کس آگاه است و می داند هر کسی چه کاری می کند





(یعلم ما تکسب کل نفس).

و سپس بالحنی تهدید گونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می دارد و می گوید: کافران بزودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست ؟ (و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار).

در آخرین آیه مورد بحث (همانگونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده) با تاکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن، سوره رعد را پایان می دهد، و می گوید: (این کافران می گویند تو پیامبر نیستی) (و یقول الذین كفروا لست مرسلا).

هر روز بهانه ای می تراشند، هر زمان تقاضای معجزه های دارند و آخر کار هم باز می گویند تو پیامبر نیستی !

در پاسخ آنها بگو همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است ! (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب).

هم خدا می داند که من فرستاده اویم، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند، آنها نیز به خوبی می دانند که این کتاب ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و جز از سوی خدای بزرگ امکان ندارد نازل

شده باشد، و این تاکید است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه های مختلف که ما شرح آنرا در جاهای دیگر مخصوصا در کتاب قرآن و آخرین پیامبر داده ایم. بنابراین آنچه در بالا گفتیم منظور از من عنده علم الکتاب، آگاهان از محتوای قرآن مجید است. ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به دانشمندان اهل کتاب باشد، همانها که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند، و از روی علاقه و آگاهی به او ایمان آوردند. ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ائمه هدی است، که در تفسیر نور الثقلین و برهان این



روایات جمع آوری شده . این روایات دلیل بر انحصار نیست و همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است و در هر حال تفسیر اول را که ما انتخاب کردیم تایید می کند .
سزاوار است در اینجا سخن را با روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده پایان دهیم .

ابو سعید خدری می گوید از پیامبر در باره قال الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سلیمان وارد شده است) سؤال کردم فرمود: ذاك وصی اخی سلیمان بن داود: او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود عرض کردم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب از چه کسی سخن می گوید و اشاره به کیست فرمود: ذاك اخی علی بن ابی طالب : او برادرم علی بن ابی طالب است !
پروردگارا درهای رحمت را بر ما بگشا و از علم کتابت به ما ارزانی دار .

بار الها! آنچنان در پرتو آگاهی به قرآن قلب ما را روشن و فکر ما را توانا کن که از تو، به غیر تو نپردازیم و هیچ چیز را به خواست تو مقدم نشمریم و در تنگنای اغراض شخصی و تنگ نظریها و خودبینیها گرفتار نشویم و در میان بندگان تفرقه نیندازیم و انقلاب اسلامی خود را به پرتگاه خطر نکشانیم و مصالح اسلام و قرآن و ملت مسلمان را بر همه چیز مقدم بشمریم .

خداوند! آنها که این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را که حکام ظالم عراق به تحریک دشمنان اسلام بر ما تحمیل کرده اند از خواب غفلت بیدار کن و اگر بیدار شدنی نیستند نابودشان فرما و به ما آن آگاهی در پرتو کتابت معرفی کن که برای پیروزی بر دشمنان حق و عدالت از همه وسائل مشروع و ممکن استفاده کنیم -
آمین یا رب العالمین .

